

# نگاهی به چالشها در مقابل جنبش سوسیالیستی در ایران

فرامرز دادور

نچه که سازمان چپ دمکرات را از دیگر جریان‌های لیبرال دمکرات و از جمله تشکلهای جمهوریخواهی متمایز میکند تاکید آن بر اجتماعی بودن دمکراسی است و علاوه بر اعتقاد به استقلال و تمامیت ارضی کشور، ساختار دمکراتیک حکومتی (سیستمی فدرال بر اساس اتحاد داوطلبانه ملیتهای ایران) و استقرار آزادیهای مدنی؛ خواهان نهادینه شدن عدالت در تمامی مناسبات اجتماعی و از جمله در روابط اقتصادی و به رسمیت شناختن حقوق برابر در حیطة های جنسیتی و هویتی می باشد.

شکی نیست که در میان موانع عمده در مقابل جنبش سوسیالیستی، عوامل سیاسی و فرهنگی برجسته هستند. علاوه بر سلطه سیاسی از جانب حاکمان جوامع که در کشورهای سرمایه داری لیبرال بیشتر از کانال قدرت اقتصادی طبقاتی اعمال میگردد و در جوامع تحت سلطه رژیمهای خودکامه، با استفاده از اهرمهای فشار و سرکوب عریان انجام میگردد، مجموعه آسیبهای متداول رفتاری/فرهنگی و متاثر از هژمونی مناسبات سرمایه داری نیز در تداوم مناسبات نابرابر اجتماعی دخیل هستند. در این نوشته نظر بر این است که جنبه های از فرایندهای رفتاری و فرهنگی، علاوه بر بسیاری از متغیرهای سیاسی/اجتماعی دیگر، در مقابل نضج گرایشها و اقدامات عملی توده های مردم برای عبور از وضعیت موجود در جهت ایجاد ساختمان یک جامعه آزاد و عادلانه، نقش بازدارنده ایفا میکنند. در میان بسیاری از فاکتورهای پیشگیرنده، علاوه بر وجود اختناق حکومتی در کشورهای بسته مانند ایران، میتوان از سیاست زدگی، تداوم اندیشه های سنتی/مذهبی و غریزه های محافظه کارانه، خصیصه های فردگرایانه ناشی از هژمونی فرهنگ سرمایه داری و عدم اعتقاد در میان اکثریت توده های مردم به امکان عملی بودن بدیل‌های پیشنهادی غیر سرمایه دارانه، نام برد. در واقع سوال حیاتی و نهفته در لابلای بررسی در باره موضوع طرح شده این است که چرا در تمامی نقاط جهان، از کشورهای دمکراتیک غربی گرفته تا جوامع توسعه یافته که در برگیرنده اکثریت جمعیت دنیا هستند و در بخشی

از آنها دمکراسی نسبی برقرار است ( اما بیشتر آنها تحت سیطره رژیمهای خودکامه قرار دارند)، توده های زحمتکش و محروم برای ایجاد تغییرِ رادیکال در ساختار قدرت و جایگزینی آن با مناسباتِ دمکراتیک و عادلانه ترِ اقتصادی/اجتماعی، بپا نمیخیزند. بدیهی است که دلایل متعددی وجود دارند. در خطوط پایین به جنبه های از مواردی سیاسی/فرهنگیِ باز دارنده در ایران اشاره میگردد.

بر اساس نگرشی معتبرِ ماتریالیسم دیالکتیک شرایطِ متغیرِ اقتصادی/اجتماعی نقش سرنوشت سازی در چگونگی پدید آمدنِ اندیشه های اجتماعی/سیاسی و جنبشهای تحول طلب بازی میکنند. در دوران کنونی عوامل ذهنی و موازینِ سیاسی بطور قاطع تری تاثیر گذار هستند. در ایران، تاریخا نبود دمکراسی (باستثنای مقاطع کوتاه زمانی) و بخصوص سلطه استبداد مذهبی در ۳۴ سال گذشته نه فقط از گسترشِ اندیشه های مترقی و حرکتهای پیشرفته مردمی تا حد زیادی جلوگیری نموده بلکه در موارد زیادی به ایجاد گرایشاتِ پس رونده و ازجمله سیاستزدائی، توطئه باوریِ مفرط و رضایتِ نسبی به نظام موجود و موازینِ کنترل کننده حکومتی، در میان بخشهایی از جمعیت منجر گردیده است. واقعیت این است که هنوز برای اکثریت توده های مردم و از جمله کارگران و کارمندان بویژه بخشهای خانواده دار، ادامه زندگی فعلی با تمامی ناهنجاریهای آن، بر وقوع هر نوع تحولِ ساختاریِ سریع که موجب ظهورِ آینده ای ناروشن و احتمالا ویرانگر (ب.م. وضعیت کنونی در تونس، مصر، لیبی و سوریه) بشود، ارجحیت دارد. گاهی در مقاطعِ شورشها و انفجارهای سیاسی، غلبه اندیشه های پراگماتیک و غیر ساختارشکنانه، آنها را از حرکت برای ایجاد تغییرات رادیکال در نظام اجتماعی باز میدارد. یک نمونه آن در ایران سرنوشت تظاهرات میلیونی در روزهای بعد از "انتخابات" ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ بود. در این رابطه میتوان گفت که عنصر تعیین کننده در انگیزش توده های میلیونی برای شرکت در برنامه های رادیکالِ ضد سیستم، تا اندازه زیادی به سنجشِ محتاطانهِ مقطعیِ آنها از اوضاعِ سیاسی و چشم اندازِ ممکن از چگونگی زندگی در دوران بعد از سرنگونی نظامِ موجود، بستگی پیدا میکند. واقعیت این است که تجربیات تاریخیِ نضج گرفته از نارسائیهها و نقصانهای عظیم موجود در بدیلهای حکومتهای "انقلابی" شکل گرفته در طول صد سال گذشته و از جمله در ایران (۱۳۵۷)، پذیرشِ راهکارهای مبارزاتی و مراحلِ تا کنون رایج در پروسه گذار و از پیش فرموله شده را، برای جنبش آزادیخواه و عدالت طلب مشکلتر نموده است.

با توجه به معضلات ذکر شده در خطوط بالا و این واقعیت که اغلب رهبران و کادرهای فعال در احزاب چپ و سازمانهای ملی-دمکرات که ادعای نمایندگی طبقه کارگر و توده های مردم را داشتند، تقریباً در تمامی موارد بعد از گرفتن قدرت دولتی، در جایگاه بوروکراتهای خودکامه، در شراکت با صاحبان سرمایه های بزرگ در داخل و همکاری با شرکتهای چند ملیتی خارجی، به صاحبان اصلی قدرت و ثروت در این جوامع تبدیل شده اند و در عوض، اکثریت مردم، محروم از ثروتهای ناشی از تولیدات اجتماعی و منابع طبیعی، همواره با معضلات سیاسی/اجتماعی مانند اختناق، بیکاری و فقر گریبانگیر بوده اند، روشن است که در مقابل جنبش دمکراتیک مردم و کوشندگان آزادیخواه و برابری طلب و از جمله سوسیالیستها، وظیفه بزرگی برای جستجوی مناسبترین راهکارهای اجتماعی/سیاسی در راستای ایجاد جامعه انسانی قرار دارد. اکثر نظامهای سیاسی تجربه شده تا بحال که تحت عنوان جمهوریهای سوسیالیستی و یا حکومتهای توده ای/خلقی بر روی کار بوده اند، نمیتوانند به مثابه گزینه های حامل دستاوردهای انسانی و مورد رجوع برای پیشرفت در راستای آزادی و برابری، مفید قرار گیرند.

در واقع امروزه، با ظهور تحولات سلیقه ای/فرهنگی و بویژه جا افتادن وجود تنوع فکری، دگر اندیشی و نگرشهای متفاوت به سبک زندگی در میان مردم، از جنبش سوسیالیستی نیز در شیوه و راهکارهای سیاسی، تحولگرائی میطلبد. سیر تحولات سریع و ژرف در اوضاع اجتماعی در استراتژی مبارزاتی کنشگران چپ نیز باز اندیشی میطلبد، بخصوص برای دمکراتهای سوسیالیست که میبایست بدرستی به این اعتقاد رسیده باشند که این خود توده های زحمتکش و محروم هستند که نهایتاً میباید در حین شرکت مستقیم در فعالیتهای سیاسی/اجتماعی و گردآوری تجربه از مسائل زندگی در جامعه، با شناخت و آگاهی بیشتری از موانع و امکانات اجتماعی، در سازندگی مناسبات اقتصادی و موازین اجتماعی، نقش مستقیم داشته باشند. بدیهی است که برای بخش مهمی از جمعیت، ایجاد تغییرات رادیکال در شیوه زندگی به عوامل بسیاری، از جمله ارزیابی از درجه ریسک و نتایج آن در زندگی فردی/اجتماعی مربوط میگردد. با توجه به ظهور تغییرات وسیع در اشکال فعالیتهای اقتصادی و آرایش طبقاتی در جوامع مدرن امروزین، تقریباً امکان ناپذیر است که طرح های دقیقاً از پیش فرموله شده اقتصادی/اجتماعی از قابلیت عملی و در نتیجه اعتبار دراز مدت در میان عموم مردم برخوردار باشد. در این ارتباط است که جنبش سوسیالیستی عمدتاً، تنها قادر است که با روشنگری از آسیبهای

اجتماعی ناشی از سیطره روابط ناعادلانه و بیگانه آور سرمایه داری و در عین حال ترویج ارزشهای بنیادین سوسیالیستی یعنی آزادیخواهی، برابری طلبی و استثمارزدائی، در سطح امکان در جهت نهادینه نمودن موازین برابرگونه و مناسبات غیر استثماراری تلاش نماید. اما یکی از مشکلات اساسی در میان جنبش این است که ادامه طولانی سیاستهای سرکوبگرانه حکومتی و از جمله حبس، شکنجه و اعدام باعث شده که حتی طیفهایی در میان روشنفکران و اپوزیسیون نیز با تسلیم به منطق سیاسی حاکم از وظایف و حرکت‌های روشنگرانه و عملی موثر برای عبور از وضعیت حاکم طفره بروند.

بخشی از چپ با اینکه بدرستی، واقف است که گرانیگاه فعالیتها باید بیشتر در جهت دمکراتیزه کردن ساختار سیاسی و از جمله تدارک برای عبور از جمهوری اسلامی به یک نظام جمهوری و سکولار تمرکز یابد، اما بنادرستی در شرایط حاضر از طرح نظرگاه‌ها و مطالبات اقتصادی/اجتماعی کنونی که با اهداف سوسیالیستی همسوئی داشته باشند، طفره می‌رود. در صورتی که از دیدگاه سوسیالیستی نباید بین اهداف بلافاصله و طولانی مدت دیوار کشید و مهم است که در پرتو اعتقاد به امکان تقویت سطحی از شالوده‌های اجتماعی در راستای رشد غیر سرمایه دارانه، حتی در مرحله قبل از تغییر نظام و بویژه در دوران اولیه پس از انقلاب دمکراتیک به برنامه ریزیهای سازمان یافته تر برای پیشرفت تدریجی در جهت سوسیالیسم مجهز بود. نکته مورد تاکید در اینجا این است که در حیطه وظایف سیاسی، علاوه بر مبارزه برای آزادیهای سیاسی، طرح مطالبات گسترده اقتصادی/اجتماعی از قبیل احقاق خواسته‌های اولیه در عرصه رفاه اجتماعی (ب.م. حق اشتغال، آموزش رایگان و بیمه رایگان درمانی) و برسمیت شناخته شدن حقوق دمکراتیک و بویژه حق تشکیل سازمانهای مستقل در جامعه مدنی و حقوق سندیکائی برای کارگران، تبلیغ و اشاعه ایده‌های معطوف به ایجاد تعاونیها/شوراها و موسسات اشتراکی/اجتماعی و در واقع ترویج رفتار اجتماعی که در ایجاد نطفه‌های سوسیالیستی دخیل بوده به شیوع فرهنگ معطوف به کار و فعالیت همبستگی آور جمعی در عرصه مسائل جامعه دامن بزند، لازم است.

بدیهی است، آن نوع پروژه‌های مبارزاتی برای دمکراسی و سوسیالیسم بیشتر مورد استقبال توده‌های مردم قرار میگیرند که در امتداد افشاگری از سیاستهای ارتجاعی حکومتگران، قادر به عرضه بدیل‌های مشخص برای بهبودی زندگی مردم در مقطع کنونی و در عین حال حامل

تحلیلهای جامع از مسائل برای ایجاد تغییرات رادیکال و ماهوی در مناسبات اقتصادی/اجتماعی باشد. بر روی بستر دخالت‌های موثر و بدیل‌سازیهایی اثباتی در رابطه با معضلات گوناگون (ب.م. موازین غیر دمکراتیک، تبعیض آمیز و غیر عادلانه) جامعه و همزمان ترویج اندیشه‌ها و راهکارهای عدالت‌جویانه و همبستگی آور و در واقع کمک به ارتقاء شناخت در میان توده‌های مردم از جلوه‌های مخرب ناشی از سلطه استبداد و روابط سرمایه‌داری و در نتیجه ایجاد زمینه‌های اعتمادسازی آگاهانه و باورمندی به ضرورت ایجاد دگرگونی بنیادین اجتماعی است که شرایط ذهنی را برای حرکت‌های وسیع‌اعتراضی مردمی، تحت نظر راهبردی جنبش فراگیر دمکراتیک و بخش سوسیالیستی آن برای تغییر نظام فراهم می‌آورد. مهم این است که در این گذرگاه تاریخی مدافعان راستین آزادی و برابری در حاشیه قرار نگیرند. در خطوط پایین بطور خلاصه به جنبه‌هایی از وظایف سیاسی برای جنبش دمکراتیک‌چپ اشاره میشود.

### **مختصات کلی در استراتژی سیاسی جنبش دمکراتیک‌چپ**

اگر برای جنبش سوسیالیستی و سازمان‌های دمکراتیک‌چپ، هدف غائی نیل به جامعه‌ای آزاد و عاری از استثمار و ستم‌های اجتماعی است، لازم است که در راستای حرکت در جهت این چشم‌انداز، با توجه به واقعیات امروزین جامعه و در ارتباط با مسائل عمده اجتماعی، مبانی اصلی سیاست‌گذاریها روشن گردند. آنچه که سازمان‌چپ دمکرات را از دیگر جریان‌های لیبرال دمکرات و از جمله تشکلهای جمهوریخواهی متمایز میکند تاکید آن بر اجتماعی بودن دمکراسی است و علاوه بر اعتقاد به استقلال و تمامیت ارضی کشور، ساختار دمکراتیک حکومتی (سیستمی فدرال بر اساس اتحاد داوطلبانه ملیتهای ایران) و استقرار آزادیهای مدنی؛ خواهان نهادینه شدن عدالت در تمامی مناسبات اجتماعی و از جمله در روابط اقتصادی و به رسمیت شناختن حقوق برابر در حیطة‌های جنسیتی و هویتی می‌باشد. در زیر رئوس کلی مورد نظر ذکر میشود.

### **۱- اعتقاد به نظامی مبتنی بر جمهوریت، سکولاریسم، و متعهد به موازین جهانی حقوق بشر**

مانع اصلی در برابر استقرار نظام دمکراتیک، وجود جمهوری اسلامی است و اتخاذ سیاستهای خشونت‌پرهیز معطوف به برچیدن نظام حاضر دغدغه اصلی در این مرحله از استراتژی مبارزاتی را تشکیل میدهد. در این راستا تلاش برای تقویت اتحادهای وسیع در میان

اپوزیسیونِ مردمی حول محور مطالبات عام دمکراتیک و شرکت بطور فردی و در سطح امکان گروهی در این نوع حرکت‌های جمعی، سیاستِ درستی تلقی می‌گردد. در حال حاضر جریانات مختلف جمهوریخواهی شکل گرفته اند، اما در میان آنها استنباطات نادقیق و ناروشن در مورد مقوله عبور از نظام موجود وجود دارد. با توجه به ۳۴ سال حیاتِ خودکامه جمهوری اسلامی، بر اساس این اعتقاد که نظام مذهبیِ حاضر اصلاح ناپذیر است و در عین حال با اذعان به وجود تفاوت‌های جدی در بین جناح‌های رژیم و در صورت امکان بهره برداری اصولی از آن؛ سمتگیری اصلی میباید در جهت تقویت و تکیه بر جنبشِ آزادیخواه در جهت سازمان دادن اعتصابات و تظاهرات عمومی و گسترده برای براندازیِ نظام باشد. در این راستا، میبایست برای دورانِ متلاطمی که خیزش‌های مردمی برای تغییرِ رژیم شروع می‌گردد و بویژه برای اثرگذاری در سمتگیریِ انقلاب دمکراتیک، آماده بود. در واقع ترسیم و ترویج یک پروژهِ مقدماتی که حاملِ رؤس اصلیِ سیاسی و اقدامات اولیه عملی برای ایامی که تغییر و تحول سریعاً انجام میگیرند، لازم دیده میشود. سازمانِ دمکراتیکِ چپ، به موازاتِ اتحادِ عمل با دیگر نیروهای اجتماعی مردمی، میبایست پیشاپیش، دارای یک برنامهِ مشخص باشد که حاوی نقشه راهِ متاثر از مبانیِ ارزشی و سیاسی بوده، زمینه‌های اولیهِ مضمونی را برای تشکیل یک پلاتفرم سازمان یافته بعدی برای دخالتِ موثر در فرایندهای سیاسی و از جمله در رابطه با تشکیل مجلس موسسان، در راستای شکل‌گیری نظامی جمهوری و مبتنی بر دمکرات‌ترین و عادلانه‌ترین قانون اساسیِ ممکن، داشته باشد.

## ۲- اعتقاد به مناسباتِ عادلانه اقتصادی بر فراز عبور از سرمایه داری

بنا بر دیدگاهِ سوسیالیستی، نظام سرمایه داری که عمدتاً بر ارکانِ مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار و فعالیت‌های اقتصادی، روابط بازار آزاد و سیستم کارمزدی استوار است با ارزش‌های واقعی دمکراتیک و از جمله استقرارِ دمکراسی و برابریِ اجتماعی، عدالت اقتصادی و حفظ مسئولانه محیط زیست در تناقض است. بر این اساس تلاش و مبارزه برای نیل به ایجاد نظامی که زمینه‌های نهادینه شدنِ موازین سوسیالیستی (مالکیت و مدیریتِ جمعی و دمکراتیک در عرصه فعالیت‌های اقتصادی/اجتماعی) را در بر داشته باشد اهمیت پیدا میکند. بدیهی است که مشارکت مستقیم مردم در امور اقتصادی/اجتماعی بویژه در اشکالِ خود-مدیریتی بسیار مهم است. در واقع در جامعه مورد نظر برای فعالین دمکراتِ سوسیالیست، بر خلاف سرمایه داری که صاحبانِ

ثروت و کمپانیهای عظیم و فراملیتی بر زندگی مردم کنترل بی حد و حصر دارند، توده های مردم در چارچوب وجود دموکراسی واقعی، از فرصت واقعی برای مشارکت مستقیم و کنترل جمعی و دموکراتیک در اداره مسائل اجتماعی برخوردار خواهند داشت. در راستای این گونه چشم انداز سوسیالیستی است که برنامه های جامع سیاسی/اجتماعی میباید بر فراز یک استراتژی دراز مدت، برای ایجاد دگرگونیهای رادیکال و سیستمیک (ب.م. تغییرات ساختاری در جهت مالکیت و کنترل دموکراتیک اجتماعی) و نه تنها اصلاحات در عرصه های حقوقی و سیاسی (ب.م. استقرار آزادیهای مدنی و سطحی از رفاه اجتماعی) طرح ریزی گردند.

در راستای هدف نهائی یعنی جایگزینی سرمایه داری با نظام انسانی سوسیالیستی، استقرار مناسبات اجتماعی مورد نظر را میتوان در یک مسیر هوشمندانه و متأثر از واقعیات جامعه ایران، طی یک گذار تدریجی بجلو برد. باور به نقش کلیدی یک دولت انتخابی و دموکراتیک برای حفظ مالکیت عمومی بر موسسات و واحدهای استراتژیک اقتصادی مانند صنایع بانکی، نفت، پتروشیمی، مخابرات، برق و گاز، حمل و نقل،... و اعتقاد بر اهمیت نقش دولت مرکزی و حکومتهای محلی برای تهیه احتیاجات حیاتی برای معیشت زندگی مانند تغذیه، کار، مسکن، آموزش و درمان،... اهمیت دارد. در پرتو اعتقاد به برابری و عدالت اجتماعی مهم است که در حوزه اقتصادی با گرایشهای نئولیبرالی (آزادسازی و خصوصی سازی) قاطعانه خط کشی شده، در عوض بطور اصولی، به خط مشی مبتنی بر ایجاد شالوده های اولیه جهت ایجاد تملک اجتماعی و خود مدیریتی دموکراتیک در موسسات اقتصادی روی آورد. مسیر موفقیت آمیز به سوی سوسیالیسم در گرو ایجاد تغییرات بنیادی در سیاستهای اقتصادی و از جمله در حیطه نقش دولت مردمی، تعاونیها، شوراها و سایر تجمعات کارگری در امور اقتصادی که مورد حمایت جنبش سوسیالیستی قرار گیرد، میباشد. هم اکنون در ایران مباحث جاری در مورد سیاستهای کلان اقتصادی و از جمله در عرصه بازرگانی خارجی، اصلاحات ارضی، قانون کار، خصوصی سازی/شفاف سازی، چگونگی تغییر در اصل ۴۴ قانون اساسی موجود و یا راه کردهای ممکن برای رفع معضل سوء مدیریت در سازمان تامین اجتماعی، از جمله موضوعاتی هستند که چه سازمان یافته میباید توانائی بررسی و ترجیحا نظر دهی در مورد آنها را داشته باشد.

### ۳- استقرار حقوق دموکراتیک و مدنی

اعتقاد به نهادینه شدن آزادیهای مدنی (بویژه موازین جهانی حقوق

بشر) برای عموم مردم، تضمین حقوق مساوی برای زنان و تامین حقوق دمکراتیک برای کارگران، جوانان، دانشجویان و اقلیتهای ملی/مذهبی و از جمله حق تشکیل اتحادیه ها و سازمانهای مستقل سیاسی/اجتماعی، بنیاد ارزشهای غالب در خط مشی جنبش سوسیالیستی را تشکیل میدهد.

#### ۴- محیط زیست

با توجه به تجربیات جهانی و از جمله ویرانیهای جانی و مالی متاثر از صنایع اتمی، ضرورت بررسی در مورد کاربرد آن در ایران را مطالبد. تولید و حفظ هر نوع سلاح اتمی و شیمیائی محکوم است. یکی از وظایف اصلی برای یک دولت مردمی برآمده از انقلاب دمکراتیک اتخاذ برنامه های عاجل برای جلوگیری از تخریب هرچه بیشتر محیط زیست و از جمله کمک به بهبودی وضعیت جنگلها و دریاچه ها باشد.

#### ۵- استقلال طلبی و مخالفت با هرگونه دخالت خارجی

استقرار روابط صلح طلبانه در عرصه بین المللی برای توسعه عادلانه مناسبات اجتماعی در جوامع بسیار اهمیت دارد. مخالفت با مداخلات سیاسی/نظامی/امپریالیستی از سوی دول و قدرتهای خارجی در امور داخلی سایر کشورها، اعتقاد به اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر انحلال پیمانهای نظامی، برجیدن پایگاه های نظامی در مناطق آزاد، بویژه در خلیج فارس و تقویت روابط دیپلماتیک دوستانه بر اساس موازین غیر متعهدانه، از جمله بخشی از موازین سیاست خارجی را تشکیل میدهد.

۱۹ دسامبر ۲۰۱۳

---

# نگاهی به مشخصات و وظایف سازمان فراگیر چپ در ایران

فرامرز دادور

با توجه به تجربیات "سوسیالیستی" در قرن بیستم، از جمله در بخشی



از جوامع توسعه یافته، برای جنبش چپ آزادیخواه ضروری است که با تاکید بر تعهد به ارزشهای جهانی حقوق بشر در جهت کمک به ساختن شالوده های جامعه آزاد و عادلانه قدم بردارد.

در خطوط زیر پس از نگاهی گذرا به مشخصات سازمان چپ مورد نظر، سپس به وظایف آن در قبال چالشهای موجود در ایران پرداخته میشود.

### مختصات سازمان چپ فراگیر

در شرایط امروز در جهان و ایران پیشرفت اجتماعی بویژه در راستای ایجاد یک جامعه دمکراتیک و عادلانه تا حدی به فعالیتهای سازمان داده شده که در عین حال از انواع فلسفه های اجتماعی آزادیخواهانه و عدالتجویانه ریشه گرفته باشند، نیازمند است. در میان جنبش وسیع و متنوع سوسیالیستی سوال این است که آیا چه اشکالی از فعالیتهای گروهی میتوانند که در حین کمک به توانمندی در مبارزات و برنامه ریزی جمعی، در سطح ممکن رقیقترین موازین بوروکراتیک ممکن را در صفوف سازمانی حمل کنند. افراد، جریانها و گروه های مدافع آزادی، عدالت و رفاه عمومی، با وجود تمامی اختلاف سلیقه ها و بینش های متفاوت در مورد مسائل اجتماعی، میتوانند که حول محور اساسیترین ارزشهای سوسیالیستی یعنی اعتقاد به آزادیهای دمکراتیک، عبور از سرمایه داری و استقرار مناسبات اجتماعی غیر ستمگرانه و غیر استثمارگری، خود را سازماندهی کنند. واقعیت این است که در عصر کنونی عمدتاً بخاطر تاثیر ویرانگر ناشی از سلطه مناسباتی طبقاتی در زندگی روزمره مردم، معضلات بیشمار اجتماعی در سطوح مختلف و در زندگی اکثریت مردم یعنی کارگران، بیکاران، زنان، جوانان، دانشجویان، اقلیتهای ملیتی/مذهبی و دیگر اقشار محروم پدیدار گشته اند که در کنار مسائل دیگرمانند نقض فاحش حقوق بشر، وضعیت بحرانی انرژی اتمی و نابودی محیط زیست، از فعالان راه آزادی و عدالت، مجموعه ای از تحلیلهای و اقدامات مترقی که حامل ترکیبی از برنامه ریزیهای متمرکز و استراتژیک و در عین حال راه حلهای مقطعی، مشخص و انعطاف پذیر باشد، می طلبد. واقعیت این است که ادامه وضعیت غیر دمکراتیک و ستمگرانه در ایران که ناشی از سیاستهای ارتجاعی جمهوری اسلامی و تحمیل سیاستهای نئولیبرال (و از جمله تحریمات اقتصادی) از طرف قدرتهای جهانی سرمایه داری میباشد، همواره در میان توده های مردم موجب ظهور مقاومتها و جمعیت در سطوح مختلف شده و میگردد و برای یک سازمان سیاسی متعهد به حمایت از مبارزات روزمره در سراسر جامعه، لزوم سیاستگذاری بر

مبنای برنامه ریزیهای گوناگون و معطوف به مسائل مشخص دیده میشود. در این ارتباط آن شکل از سازمانیابی ضرورت پیدا میکند که بتواند ترکیبی از خصلت جنبشی یعنی حضور و فعالیت ممتد و مبتنی بر روابط افقی در میان گروه ها و جریانات مردمی در عرصه اجتماعی را در راستای حمل یک استراتژی روشن و مجهز به موازین اصلی سوسیالیستی به پیش ببرد. در واقع جنبش چپ دمکرات در ایران به نوعی سازماندهی نیازمند است که بر مبنای اصول سوسیالیستی و با حامل برنامه های مشخص تدوین گشته، تحول پذیر و متناسب با ویژه گیهای جامعه، شکل گرفته باشد.

### وظایف تشکل بزرگ چپ

سازمان چپ دمکرات و متعهد به سوسیالیسم، وظایف گوناگون اجتماعی در برابر خود دارد که مهمترین آن تلاش برای استقرار دمکراسی در دو بُعد سیاسی و اقتصادی است. در راستای مبارزات آزادیخواهانه، تعیین مبنای اصلی برای ساختار دمکراتیک و موازین اقتصادی/اجتماعی مورد نظر در فراسوی سرمایه داری از اهمیت حیاتی برخوردار هستند. در دوران گذار به سوی جامعه دمکراتیک و عادلانه مهم است که فعالیتهای جنبش چپ در برگیرنده مجموعه ای از ابزار و شیوه های مبارزاتی متناسب با ویژه گیهای سیاسی جامعه ایران داشته باشد. با توجه به تجربیات "سوسیالیستی" در قرن بیستم، از جمله در بخشی از جوامع توسعه یافته، برای جنبش چپ آزادیخواه ضروری است که با تاکید بر تعهد به ارزشهای جهانی حقوق بشر در جهت کمک به ساختن شالوده های جامعه آزاد و عادلانه قدم بردارد. انواع نظامهای شبه سوسیالیستی بوروکراتیک و غیر آزاد در گذشته و نمونه های ایدئولوژیک/اقتدارگرانه امروزی آن در چین، ویتنام و کره شمالی نمیتوانند که به مثابه الگوی سوسیالیسم دمکراتیک مطرح باشند. در این ارتباط است که علاوه بر رویارویی مبارزاتی با سیاستهای سرکوبگرانه و تهاجمات سیاسی از جانب قدرتهای داخلی و خارجی سرمایه داری و تلاش برای ایجاد شالوده های اقتصادی/اجتماعی برای عبور از سرمایه داری، همواره مبارزه در عرصه عمومی با اندیشه های فردگرایانه و محافظه کارانه که در میان بخشهای عظیمی از جمعیت حاکم است، نیز ضرورت میابد. در این راستا است که جامعه به وجود یک سازمان سیاسی مجهز به برنامه های گوناگون مبارزاتی برای پیشرفت در جهت آزادی های اجتماعی و عدالت اقتصادی نیازمند میشود. در زیر بطور گذرا به فضای ممکن برای فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پرداخته میشود.

اگر هدف از فعالیت در عرصه سیاسی مبارزه برای عبور از نظام استبدادی/مذهبی جمهوری اسلامی، تلاش برای استقرار یک ساختار سکولار/دمکراتیک و تقویت زمینه های اجتماعی برای سمتگیری در راستای سوسیالیسم است، طبیعی است که بخش عاجل در این پروژه به تدوین یک برنامه جامع برای برچیدن نظام فعلی و تدارک یک سیاست هوشمندانه برای تاثیرگذاری در برآمدهای حاصل شده در پروسه دگرگونی ساختار حکومتی مربوط میگردد. آنچه که به موفقیت در این عرصه ها کمک میکند وجود یک استراتژی مبارزاتی است که از طرف سازمان چپ دمکرات در همراهی با اپوزیسیون آزادیخواه مردمی، حول محور هدف سیاسی استقرار ساختار حکومتی دمکراتیک و توسل به تاکتیکهای گوناگون فرمیستی/انقلابی اتخاذ گردد. تجربیات تاریخی نشان میدهند که در صورت استیلاي استبداد عریان در جامعه، بهتر است که بیشترین انرژیها و تلاشها از جانب اپوزیسیون مردمی و از جمله جنبش چپ دمکرات، در وحله اول صرف رفع مانع عمده، یعنی برکناری رژیم خودکامه ولایت فقیه در ایران بشود. در حالیکه در جوامع دمکراتیک تر سرمایه داری گرانگاه فعالیتها عمدتاً در حیطه جامعه مدنی متمرکز میشوند که البته بعد از فروپاشی "سوسیالیسم" حاکم در بیش از دو دهه پیش، هنوز تحول سرنوشت سازی در این جوامع آزاد صورت نگرفته است. برای مثال در جوامع غربی بدون پذیرش ایده های رادیکال و سوسیالیستی و انباشت سطحی از تجربیات غیر سرمایه دارانه امکان اینکه توده های مردم برای تغییر رادیکال جامعه به حرکتهای سیاسی انقلابی (ب.م. اعتصاب عمومی و شورش میلیونی خیابانی) دست بزنند کم است. در سالهای اخیر، یکی از نقاط ضعف موجود در جنبش اشغال وال استریت عدم طرح برنامه های مشخص و ضعف در ارائه نمونه های هرچند محدود سوسیالیستی برای زمان حاضر است. البته حتی در جوامع بسته مانند ایران، با تمام محدودیتها در عرصه فعالیتهای جامعه مدنی، وظایف بسیاری در مقابل کنشگران سیاسی/اجتماعی وجود دارند که مسلماً در اشکال سازمانی و گروهی، میتوان موثرترین و سنجیده ترین سیاستها را به پیش برد. در صورت وجود یک سازمان بزرگ و همه گیر چپ، میتوان بر مبنای تحلیلهای سیاسی و فرموله شده جمعی در مورد معضلات سیاسی/اجتماعی مانند اختناق حکومتی و نقض فاحش حقوق بشر، فساد گسترده مالی در میان حکومتگران و وابستگان اقتصادی آنها، فقر و بیکاری، سیاستهای سرکوبگرانه رژیم علیه جنبشهای مردمی بویژه فعالان کارگری، زنان و اقلیتهای ملیتی و مذهبی و همچنین گرفتاریهای اجتماعی ناشی از

سیاست‌های خودکامه و غیر شفاف جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی تشنج‌زا و ماجراجویانه و از جمله در رابطه با مسئله انرژی اتمی و برای مقابله با دخالت‌های ضد مردمی از طرف قدرتهای امپریالیستی، بهتر میتوان تحلیلهای مبتنی بر منطق‌های تخصصی را ارائه نموده، بدیلهای عادلانه‌تر و صلح‌آمیزتری را ارائه نمود.

## حوزه اقتصادی

بدیهی است که تمرکز فعالیت‌های یک سازمان چپ و مدافع سوسیالیسم عمدتاً در جهت ایجاد عدالت اقتصادی و نهایتاً ستم‌زدائی در تمامی روابط اجتماعی در جامعه است. در حیطه مجموعه فعالیت‌های اقتصادی/اجتماعی است که در صفوف سازمانی بهتر میتوان به تحلیل از مسائل و ارائه راه‌حلهای دمکراتیک و عادلانه دست یافت. با اینکه هدف درازمدت برای جنبش سوسیالیستی ایجاد جامعه‌ای انسانی است که در راستای عبور از شرایط متأثر از مناسبات سرمایه‌داری (ب.م. استثمار اقتصادی، روابط آمرانه و بیگانه‌کننده و نزاعهای ویرانگر درون و فرا-جامعه‌ای) و نهادینه کردن مشارکت روزافزون توده‌های مردم در مسائل اقتصادی/اجتماعی جامعه شکل گیرد، اما در دوره گذار، قبل و بعد از انجام تغییر رادیکال به سوی دمکراسی، تلاش برای توسعه و تقویت اشکال و شیوه‌های دمکراتیک جهت مشارکت مستقیم و غیر مستقیم مردم در اداره جامعه بسیار مهم است. یک نوع آن بررسی شرایط برای امکان تشکیل انجمنها و شوراهای اقتصادی است که کارگران و کارمندان از طریق اشکال خود-مدیریتی و بطور جمعی توان دخالت در برنامه اقتصادی برای زندگی خود و همچنین امکان مشارکت در امور جامعه و در واقع در اختیار گرفتن پروسه تصمیمگیری در مورد سرنوشت اجتماعی منوط به قانونگذاری، قضائی و اجرائی را داشته باشند. البته تأکید بر ایجاد مناسبات غیر متمرکز اقتصادی/اجتماعی به معنی نفی نقش لازم دولت مرکزی و حکومت‌های محلی (ایالتی) حداقل برای زمان نامعلومی در دوران گذار بسوی نهادینه شدن دمکراسی و سوسیالیسم نیست و در واقع باید اذعان نمود که در این مقطع تاریخی برای سازمانهای چپ هنوز وظایف سیاسی/اجتماعی فراوانی در افق سیاسی ایران دیده میشود.

با توجه به طرح موضوع در خطوط بالا و در رابطه با برنامه سازمان چپ دمکرات، قید موازین اصلی سیاسی/اجتماعی که بازتابی از فلسفه وجودی و مجموعه اعتقادات کلی سوسیالیستی باشد، لازم دیده میشود. در زیر رئوس کلی آنها ذکر میگردد.

## حوزه دمکراسی

- ۱- اعتقاد به نهادینه کردن موازین اصلی مندرج در بیانیه جهانی حقوق بشر، بویژه حقوق مرتبط با آزادیهای سیاسی و مدنی در قانون اساسی کشور
- ۲- اعتقاد به موازین حکومتی دمکراتیک و جمهوریت یعنی انتخابی بودن نمایندگان قانونگذار و مقامات قضائی برای نهادهای سراسری و محلی و تعیین دمکراتیک مسئولان اجرائی در عرصه سیاستگزاری
- ۳- اعتقاد به ساختار سیاسی غیر متمرکز و فدرال به معنی توزیع اختیارات اداری و سیاستگزاری به ارگانهای منتخب در ایالات و مناطق محلی و تقویت سیستم خودمدیریتی (در اشکال شوراها، انجمنها و پارلمانها) برای مشارکت مستقیم مردم در سرنوشت سیاسی/اجتماعی، بجز امور مربوط به سراسر جامعه در عرصه هائی مانند حفاظت خارجی/داخلی و فعالیتهای مربوط به سیستمهای سراسری آموزشی/درمانی
- ۴- اقدامات اساسی برای رفع تبعیضات عقیدتی، جنسیتی، ملیتی و مذهبی.

## حوزه اقتصادی

- ۱- کنترل دمکراتیک دولتی (سراسری و منطقه ای) بر اموال و ثروتهای عمومی (ب.م. معادن، رودخانه ها و جنگلها) و موسسات بزرگ اقتصادی مانند بانکها، صنایع نفت، پتروشیمی، مخابرات، ..
- ۲- برنامه ریزی و پشتیبانی مالی/تکنیکی برای اجتماعی کردن مالکیت و خود-مدیریتی (در اشکال تعاونی، شورائی، غیره) در موسسات اقتصادی در سطح ممکن. پیشبرد سیاست تاسیس کارخانجات و شرکتهای نوپا در اشکال مالکیت جمعی و تحت مدیریت مستقیم کارگران و کارکنان
- ۳- اعمال کنترل و نظارت حکومتی (ب.م. وضع مالیات مترقی، قانون کار و ضوابط رفاهی به نفع کارگران و بیکاران) بر فعالیتهای اقتصادی در شرکتهای بزرگ خصوصی
- ۴- تعرفه و گمرک برای حمایت از موسسات و صنایع داخلی

## سیاست خارجی

# آن چه که در صد روز اول روشن شد!



تقی روزبه

معلوم شد که مأموریت ویژه روحانی گشایش قفل تحریم نفت و مراودات بانکی و مالی بوده است که رژیم را با خطر حناق مواجه کرده است. باین اعتبار سایر حوزه های اجتماعی و فرهنگی و سیاست گذاری ربط چندانی به دولت نداشته و اوضاع طبق دستورالعمل های اتاق فرمان دولت موازی و یا از طریق عناصر مهندسی شده کابینه رسمی پیش برده خواهد شد.

## آزادی هم چنان در کماست و عدالت هم چنان زخمی است!

این روزها دولت روحانی بر طبق آن چه که در کارزار انتخاباتی اش وعده داده بود مشغول تهیه بیلان صدور اول خوداست. اما برآستی او چه چیزی را می خواهد گزارش بدهد؟ ویرانه ای را که تحویل گرفته است؟ یا ردیف کردن مشتی ادعاهای واهی پیرامون دست آوردهای ناموجود و دادن وعده و وعید های تازه به آینده ای نامعلوم برای دمیدن روح تازه به کالبد جامعه و به دولت تدبیر و امید؟.

بهر حال بنظر می رسد که حتی اصلاح طلبان و حامیان روحانی هم در دفاع از "این دستاوردها" چندان قاطع نبوده و دچار لکننت زبان شده باشند. سخنانی را که اخیراً محمد خاتمی و عبدالله نوری و شماری دیگری از این جماعت در مطبوعات، در باره منتفی شدن آزادی زندانیان سیاسی در عید غدیر و نسب به بی تفاوتی دولت روحانی در این باره بر زبان راندند، و یا مثلاً نکاتی که پیرامون افزایش تورم نگاشته و برخی موارد دیگر نگاشته می شود، نشان از این نارضایتی ضمنی دارد. گرچه

آنها در مجموع در تلاش توجیه آن بدلیل میراث بجامانده از دولت قبلی و کارشکنی افراطی ها هستند. بهرحال این نوشته به نوبه خود به پیشواز این بیلان دهی رفته و لیست ۸ گانه ای از این "دست آوردها" ارائه کرده است.

دست آورد ها از جنس اشباح ناپیدا نیستند و اگر واقعا دستاورد باشند، نمی توانند لمس نگردند. مدعای این نوشته آن است که دستاوردهای زیر لمس شده اند!:

۱- روشن شد که مهندسی فقط محدود به انتخابات نبود و شامل مهندسی کابینه و عبوروزراء پیشنهادی از پل سراط مجلس اسلامی نیز می شده است. این مهندسی تا گزینش آخرین و چهارمین وزیرپیشنهادی ورزش- یعنی شروع پایان صدروزاول ادامه داشت! البته احساس مسؤلیت مجلسیان نسبت به کابینه وعملکرد آن برخلاف بی حالی و انفعال دوره گذشته، چنان بالارفته است که احضاروزراء برای پاسخ گوئی به کمیسیون های مجلس به یکی از مشغله های جدید نمایندگان تبدیل شده است که آخرین آن وزیرارشاد است و بیم آن می رود که دولت روحانی قبل از آن که بیلانی از عملکرد صدروزه بدهد، برخی از وزراء پایشان به استیضاح هم کشیده شود!

۲- روشن شد که تورم هم چنان می تازد و ایران در این میدان نیزمدال پرافتخارترین ها را برسینه دارد!. تورم از مرز ۴۰% نیز گذشته و "نامرد" هم چنان سرايستادن ندارد!. جالب آن که با پدیده تازه ای بنام پیشی گرفتن نرخ تورم روستاها برشهرها مواجه شده ایم!. ظاهرا شاهد خشم روستائیان هم خواهیم شد که باید دید این خشم کجا و چگونه بیرون خواهد زد. درموردبیکاری هم بخاطرتکان نخوردن اقتصاد، نه فقط گره ای از کارگشوده نشد و معضل دستمزدها و بیکارسازی ها هم چنان گریبان شاغلین را گرفته است، بلکه هشدار نسبت به وقوع سونامی بیکاری- با رقم تکاندهنده بیش از ۷ میلیون نفر- باورود جوانان و تحصیل کردگان چندسال اخیر به بازارکار- بگوش می رسد. داشتن شغل به بهبودفضای کسب و کارموکول شده و این یکی هم در گروامتیاز دادن به سرمایه داران و سرمایه گذاران و این هم به گشایش در فضای مناسبات جهانی منوط شده است. فعلا چیزنقدی درچنته حضرات برای حل این معضل بجز وعده های نسیه و ایجاد امید به آینده وجود ندارد.

۳- معلوم شد که دولت و کل رژیم در اولین فرصتی که بتوانند، خود را از شر پرداخت یارانه های نقدی ( و کلیت یارانه ها ) رها خواهند

کرد. چرا که یارانه ها به عنوان منشأ شر و نقدینگی و تورم شناسائی و دراصل این بخشی از سیاست نزارساختن بخش عمومی به سود بخش خصوصی است. مگر نه این است که اگر در دور قبل به اسم "نان" آزادی را آجرکردند، این بارقراراست که به اسم "آزادی" نان را آجرکنند؟. باین ترتیب روندحذف کامل نفت از سفره مردم، که با شگردحذف یارانه ها و پرداخت نقدی ( و شروع افزایش پرشتاب قیمت ها) شروع شد، اکنون نفس های آخر را می کشد و تأمین وجوه لازم برای آن در یک دولت نیمه ورشکسته و دارای کسری بودجه عظیم (بیش از صد هزارمیلیاردتومان و نیز بدهی پانصدهزارمیلیاردی دولت)، به معضل و دغدغه بزرگ هرماه تبدیل شده است؛ پس بهتر نیست که برای زدودن درد، دندان را از بیخ و بن برکنیم و خود را راحت کنیم و بگوئیم اصلا یارانه بی یارانه!، تنها عاملی که تاکنون موجب عدم قطع یارانه ها شده است، نگرانی از شورش های اجتماعی و تداوم شرایط نامطلوب برای سلب آن چیزی است که مردم به نوعی "حق طبیعی" خود می دانند. ازهمین روقطع آن ها به شرایطی موکول شده است که منحنی صعودی تورم و وخامت اقتصادی تاحدی کنترل شده و سیرمعکوس پیداکنند. گرچه این واقعیت دارد که این یارانه ها اگرحذف هم نشوند عملا خاصیت خود را هم چون برف در آفتاب تموزتورم عنان گسیخته از دست می دهند!، بهرحال بیرون کشیدن درآمد نفتی از سفره مردم، یعنی آن سهمی که طی دهها سال در این کشور از ثروت عمومی و از نفت می برده اند، دربست صرف پروارکردن لایه های ممتاز و نظرکرده رژیم و پرکردن جیب گشاد کمیته های گوناگون و نهادهای امنیتی و نظامی تحت کنترل ولی فقیه خواهد شد!.

بطورکلی با کناررفتن برخی پرده ها و روشن شدن وضعیت اقتصادی با آمار و ارقام، معلوم شد که بیلان و میراث دولت قبلی جز تحویل یک ویرانه کامل و یک سرزمین سوخته نبوده است. این ویرانی همه جانبه و فراگیربوده و در حوزه محیط زیست کمتر از حوزه های اقتصادی نبوده است. در یک کلام ایران به نفس تنگی دچارشده و در این سرزمین لعنت شده باران رحمت هم به نزول سمومات آسمانی تبدیل گشته و خلق اله را روانه بیمارستان می کند!، گوئی خشم خدا براین سرزمین و مردم در نظامی که بنیان گذارش-رهبرمذهبی سیاسی آن از ماه پا بردوش مردم نهاد، قصد آرام گرفتن ندارد!، آبدارچی عوض شد اما آبدارباشی - مادام العمر و مسبب اصلی ویرانی ها همچنان -سرومرگنده برصندلی ریاست نشسته و چپ و راست- حتی بیشتراز گذشته!- فرمان صادرمی کند و کسی هم جرئت نمی کند که باو بگوید حضرت آقا بالای چشمت ابروست!.



۴- معلوم شد که ورود به منطقه مین گذاری شده اقتصاد سایه، موازی و خارج از حسابرسی، یعنی همان بخش های تحت کنترل خامنه ای و انواع بنیادهای ریزو درشت تحت امر او و یا نهادهای نظامی و امنیتی که دهها اسکله اختصاصی برای ورود و خروج کالا و قاچاق دارند هم چنان ممنوع است. قلمروی که علیرغم نکبت رکود توری و تحریم که توأمان نصیب مردم و اشاعه فقر و تباهی و بی خانمانی می شود، برای آنها دارای برکت و رشد نجومی صدها میلیاردلاری ثروت بوده است که لامصب هرچه پروارتری شوند اشتهایشان هم بیشتر می شود! چنان که این روزها خبرگزاری رویتر گوشه هائی از این خوان نعمت بی کران را رسانه ای کرده است. چنین عرصه ای سوای مقادیر عظیمی که بطور رسمی از بودجه عمومی می مکد، زیربنای اقتدار بارگاه ولایت فقیه را تشکیل می دهد که مکنده شیره جان آدمیانی به وسعت یک مملکت ۸۰ میلیونی است. در جامعه ما بدون جراحی این غده سرطانی و این اقتصاد سیاسی ولایت مطلقه، نمی توان سخن از بهبود واقعی و پایدار در شاخص های اصلی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به میان آورد. و البته که عدم ورود به این عرصه خط قرمز همه جناح هاست و کسی لام تا کام حرفی از آن نمی زند. سوای نابسامانی های اقتصاد رسمی ارقام نجومی اقتصاد سایه و تحت کنترل دستگاه ولایت مطلقه نشان دهنده آن است که حتی ادامه یک روزسلطه سیاه این نظام سراپا گندیده و طفیلی برجامعه با چه هزینه های گزافی همراه است. در کنار آن آآآآ یک قلم هزینه صدها میلیاردی تأسیسات هسته ای با هوس تأمین اقتدار ملک ولایت فقیه در برابر دشمنان، که اینک زیر فشار جهانی برای برچیدن و خلع سلاح شدن و دود شدن و هوارفتن این سرمایه های اتلاف شده قرارداد، تنها بخشی از آن هزینه های نجومی است که تداوم نکبت استبداد مطلقه بر ما تحمیل کرده است. هزینه های انسانی و فرهنگی و غیرمادی هم که جای خود دارد و کسی را یارای تخمین آن بزبان ارقام نیست.

۵ - معلوم شد که با آمدن روحانی کارو باردولت سایه و باصطلاح پنهان مجددا روبه رونق نهاده است! بساط دولت پنهان و ایجاد "هر نه روز یک بحران" بیش از پیش پهن می شود. پس سنکوپ شدن آن بنده خدا در آستانه انتخابات و ایستادگی اش در برابر فشارهائی که او را تشویق به نام نویسی می کرد و این که اگر هم بفرض از خوان اول بتواند رد شود، همان خانی که هاشمی هم در پشت آن متوقف شد، در صورتی که رئیس جمهور شود با گیرکردن در میان دوسنگ آسیاب یعنی هم صف آرائی آشکار این قدرت ها برای کارشکنی و فلج کردن دولت او از یکسو و هم انباشت مطالبات و انتظارات مردم از سوی دولت او

ازسوی دیگر، وضع اصلاح طلبان بدترهم می شود و ازهمین رو آمدنشان به روی صحنه به مصلحت نیست. او با همین استدلال توپ را به زمین اعتدال گرایان انداخت. اما آیا اعتدال گرایان هم در برابرین نوع کارشکنی ها بیمه بودند؟. بهرحال از بیلان این صدروزه هم یکی آن است که قوه قضائیه مجددا جان تازه ای گرفته و درهمیاری با مجلس به ستاد رسمی و "قانونی" توطئه های بخش باصطلاح غیرانتخابی حاکمیت و ایجادبحران و سرکوب بیشتر تبدیل شده و آماده است تا هرتنابنده ای را که تصورکنند که گویا قراربوده در پی انتخابات تغییراتی در اوضاع و احوال کشور و معیشت مردم صورت گیرد، شیرفهم کند که دچارتوهم و خودفریبی شده است. راه اندازی معرکه مرگ برآمریکا در۱۳ آبان با ابعادی پرشکوه تر از گذشته به عنوان بخشی از اقدامات ستاد بحران ساز، از شمارمضامین تازه ای است که دولت سایه پیدا کرده است!. باید درکنارکارشکنی های "قانونی" منتظر اقدامات "فراقانونی" آنها نظیربسیج کفن پوشان و اقدامات پنهان و آشکارنهادهای اطلاعاتی و امنیتی بود. به محاق بردن آزادی وعده داده شده شماری از زندانیان سیاسی بخشی ازهمان راهبردی است که برطبق آن باید هرگونه بارقه امید و انتظارتغییر را خاموش کرد و اجازه نداد که روی مردم زیاد شود. ولایت مطلقه بدون این گونه اقدامات ایذاتی و فلج کردن سیستماتیک هرغیرخودی، قادربه ایستادن روی پای خود نیست. حیات و ممات او درگرو امحاء "هردیگری" است که از ذات او مایه نمی گیرد و ذوب در بارگاه ولایت نیست.

۶- معلوم شد که مأموریت ویژه روحانی گشایش قفل تحریم نفت و مراودات بانکی و مالی بوده است که رژیم را با خطرحناق مواجه کرده است. باین اعتبار سایر حوزه های اجتماعی و فرهنگی و یا سیاست گذاری ربط چندانی به دولت نداشته و اوضاع طبق دستورالعمل های اتاق فرمان دولت موازی و یا از طریق عناصرمهندسی شده کابینه رسمی پیش برده خواهد شد. باید برای همه روشن شود که مملکت صاحب دارد و پروازهرپشه ای هم در این مرز و بوم به اذن او ممکن می شود تاچه رسد مثلا به تماس تماس تلفنی با یک دولت مردم خارجی و یا نشست و برخاست رئیس دولت و یا وزیراو با یکی از سران اهالی کفار که اصلا و ابدا نمی تواند بدون اجازه آقا و در نظرگرفتن امیال ایشان صورت گیرد.

۷- معلوم شد که روزنامه هائی که سکانداران قدرت آن ها را زنجیره ای و از گریخته از تیمارستان می پندارند، حق انتشارندارند. توقیف بهار و دستگیری نویسنده یک مقاله که زبانش لال! بخود جرئت داده

بود به مناسبات عیدغدیر با آرام ترین و محترمانه ترین لحن چند کلمه ای پیرامون انتخابی بودن ولایت بنویسد، هم چون زمین لرزه ای به قدرت ۸ ریشتر کل ارکان نظام را به لرزه افکند و چاپ کننده و گوینده را یک جا کن فیکون کرد. طوفان خشم بارگاه قدرت، این بنده خداها را که تصوری کردند تغییری در اوضاع و احوال صورت گرفته و می توانند سرخود را اندکی از لاکشان بیرون بیاورند، روانه زندان ساخت. بیاد داریم که خمینی هم در نمونه ای دیگر چگونه فتوای قتل زن پرسش شونده ای را که در یکی از برنامه های صدا و سیما جرئت کرده بود بجای حضرت زهرا اوشین را الگوی زن بنامد صادر کرد. البته آن مورد با استناد به این که گردانندگان و پرسش شونده قصد عمد و یا توهین نداشته اند ( بوساطت قوه قضائیه که مأمور به پیگیری آن شده بود)، مشمول عفو ملوکانه قرار گرفت و برخی از دست بکاران رادیو هم به چند سال زندان محکوم شدند تا بدانند که مالیات اسائه ادب ولوناخواسته به امر ولایت تا چه میزان مالیات دارد! اما در برابر توقیف روزنامه بهار ( که خود وزارت ارشاد وهئیت نظارت در آن دخیل بود) و دستگیری نویسنده مقاله، دریغ از یک اعتراض کوچک و رسمی از جانب دولتی که وعده ایجاد فضای غیرامنیتی و باز و مبتنی بر قانون داده بود. روزنامه میهن ونشاط و ... همگی در آستانه انتشار دچار سانحه مغزی شدند. پس عرصه گشایش رسانه ای نیز هم چنان در محاق قرار دارد.

۸- روشن شد که چرخش موتور ماشین اعدام شتاب بیشتری گرفته است. تعداد اعدام ها و میزان خشونت رژیم چند برابر گشته است. گویا مردم باید تاوان گفتگو با شیطان بزرگ با دست های چدنی را هم بدهند، تا مبادا که با شکستن تابوها رویشان زیاددشود و توقعات تازه ای پیداکنند. در حوزه زنان دولت تدبیرو امید از همان لحظه اول با چینش یک کابینه صددرصد مردانه گریه را دم حجله گشت و آه از نهادخیلی که به گشایشی در این حوزه دل بسته بودند درآورد. تصویب ازدواج فرزند خواندگی توسط مجلس نیز برشوری این آش افزود. طرح نظرسنجی از مردم پیرامون حل معضل هسته ای به عنوان ضدحمله در برابرتهاجم گسترده ای که از سوی بخش های از جناح حاکم بویژه پس از سخنان خامنه ای پیرامون عدم تأیید تماس تلفی و دیدار با مقامات آمریکائی بوجود آمده بود، ظاهرا با لابی گری در بالا و پائین کشیده شدن نسبی فتیله مخالفت ظاهرا منتفی شد تا کسی گمان مبرد که خدای نکرده دولت اعتدال نیز به نوعی خواهان ترکیب فشاراز پائین با چانه زنی در بالاست.

ظاهرا تنها موفقیت دولت روحانی را تاجائی که به شاخص های کلان برمی گردد، باید همین شکستن آشکارتابوی گفتگو با آمریکا دانست که چالش با آن از دیرباز بخشی از هویت وجودی رژیم را تشکیل می داده است. علت هم در اصل بدلیل هم پوشانی ولوتاکتیکی این اقدام با خواست و منافع کل نظام درگشایش نفتی و بانکی است و این که بدون دیدن کدخدا امکان پیشرفت در حل این معضل ناممکن بوده است. بجز این مورد که هنوز هم در گام های آغازین خود قرارداد و لااقل تا کنون فاقد دستاورد محسوسی مگر برخی تأثیرات روانی بر بازار و برانگختن برخی امیدها بوده است، حتی ممکن است کل این "معامله قرن" به آش نخورده و دهان سوخته یعنی تن دادن به خلع سلاح هسته ای در ازاء نادیده گرفتن جنایت هایش در داخل منجر شود. سوای امیدها و خوش بینی های برانگیخته شده در حوزه مناسبات بین المللی، پرده برداری نسبی از ویرانه تحویل گرفته شده را که البته به عنوان پوشش و دستاویز مناسبی برای توجیه عدم وعده های داده شده برای صدور اول مورد استفاده قرار می گیرد را باید ظاهرا مهمترین دستاورد صدروزه دولت امید و تدبیر بشمار آورد.

حالا با این اوصاف پرسیدنی است که دولت روحانی با تشکیل چندین و چندین گروه کار و صرف کلی انرژی برای تهیه بیلان صدروزه چه چیزی را می خواهد گزارش کند؟ اگر او نخواهد به چشم مردم خاک به پاشد، قاعدتا باید به واقعیت های فوق و تشکیل ستاد بحران و سرکوب اشاره کند. اما از آن جا که بخشی لاینفک از نظام بوده و لابی گری در بالاتاکتیک اصلی اوست، بعید است که بخود چنین جرئتی بدهد. پس آیا بهترین است که لااقل از خیرگزارشی که جز تحریف و ردیف کردن ادعاهای نادرست برای روسفید کردن چهره نظام و دولت تدبیر و امید و دادن امیدها و وعده های کاذب چیز دیگری نخواهد بود، بگذرد؟ تا لااقل با عدم گزارش خود نارضایتی ضمنی اش را از کارشکنی ها و سیرو قایع رویدادها نشان داده باشد. دریک کلام، آزادی هم چنان در کماست و عدالت هم چنان زخمی است!

و اما درسی هم که ما مردم می توانیم از بیلان این صدروزه بگیریم خیلی ساده همان درس اول تاریخ است: جز با همت خویش و بدست خود، بجز تقویت آگاهی و هوشیاری و سازمان یابی امان پیرامون مطالبات به حقان، و بدون مبارزه پیگیر و بی وقفه امان برای تحقق آن ها و بهره گیری از فرصت ها و تقویت همبستگی و متحد کردن صفوف خود نخواهیم توانست همای آزادی و عدالت را بدست آوریم!

# جایگاه جنبش چپ در اپوزیسیون دمکراتیک

فرامرز دادور

اما آنچه که میتواند نهایتاً حرکت به سوی سوسیالیسم را تقویت کند شکلگیری اتحادی وسیع و سازمان یافته از جنبش چپ آزادیخواه است که اصول مقدماتی آن: گسست از سوسیالیسم دولتی، جداناپذیر بودن سوسیالیسم از دمکراسی و نفی نظام جمهوری اسلامی، از طرف برخی تلاشگران سیاسی برای بررسی در میان افراد و جریان‌های چپ اعلام گردیده، اقدامات اولیه در این راستا انجام گرفته است.

از منظر چپ دمکرات‌ها ایجاد یک ساختار سیاسی دمکراتیک و سکولار برای پیشرفت در راستای برابری و عدالت اقتصادی حیاتی است. شکلگیری یک جامعه انسانی و عاری از استثمار اقتصادی و ستمهای اجتماعی در گرو انجام انقلاب دمکراتیک و استقرار آزادیهای مدنی بوده، به وجود سطحی از آگاهی سیاسی/اجتماعی و تجربه در تشکیلاتیهای دمکراتیک در میان توده‌های مردم نیازمند است. در جوامع سرمایه داری پیشرفته و در کشورهای رشد یابنده، با عمیق تر شدن هرچه بیشتر فاصله طبقاتی و گسترش فقر/ محرومیت، برای اکثریت مردم واضح شده است که مناسبات موجود اقتصادی یعنی سرمایه داری (مالکیت و کنترل سودجویانه خصوصی بر موسسات اقتصادی، عمدگی روابط کارمزدی و سلطه سیستم بازار) عادلانه نبوده، پاسخگوی ایجاد جامعه ای مبتنی بر برابری، آزادی و عاری از ستمهای اجتماعی نمیباشد. اما اینکه برنامه‌های سوسیالیسم دمکراتیک (خودمدیریتی بر اساس مالکیت/کنترل اجتماعی و خود حکومتی در اشکال انجمنها و شوراهای) چگونه در دوران پیش از یک دگرگونی رادیکال در نظام حکومتی حاضر تبلیغ و ترویج گردند از جمله وظایف مهم در برابر جنبش سوسیالیستی/کارگری است. در واقع سوال حیاتی در مقابل جنبش این است که آیا چگونه میتوان از نظام استبدادی و سرمایه داری

موجود در ایران به سوی یک جامعه انسانی و عاری از انواع ستمهای اجتماعی عبور نمود؟

معمولا در هر جامعه کارگران، زحمتکشان و محرومان، اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند. در ایران شاید تنها کمتر از ۱۵ درصد از جمعیت زندگی مرفه دارند و طبقات کارگری و زحمتکش بالای ۲۰ میلیون نفری با خانواده بین ۵۰ تا ۶۰ میلیون، با وضعیت اقتصادی وخیم و ناعادلانه روبرو هستند. تنها در کمتر از ۵ درصد از موسسات اقتصادی کشور که بالای ۱۰ نفر استخدام می‌کنند، کارگران از مزایای اجتماعی نسبی برخوردار هستند و در واقع بیش از ۸۰ درصد از کارگران از مزایا و حقوق لازم برای یک زندگی راحت برخوردار نیستند. در جامعه ای که در زیر سلطه استبدادی حکومت ولایت فقیه، مردم از حقوق بنیادین دمکراتیک محروم بوده، کارگران از تشکیل گروه‌ها و اتحادیه‌های مستقل صنفی/اجتماعی جلوگیری میشوند، وظیفه حداقل در مقابل جنبش سوسیالیستی تلاش برای ایجاد شرایطی است که زمینه‌های ساختاری/حقوقی برای مشارکت کارگران و زحمتکشان در سرنوشت اجتماعی جامعه فراهم گردد. اساسا در چارچوب استقرار آزادیهای سیاسی و ایجاد فضای فکری/فرهنگی همبستگی آور و عدالتجویانه است که نظرات طرح شده برای استقرار روابط انسانیتر که لزوما هنوز به مرحله آزمایش در نیامده، امکان مادیت یافتن را در جامعه پیدا میکنند. نهادینه کردن ساختارها و مناسبات اجتماعی آزاد و عادلانه که با ویژگیهای جامعه ایران خوانائی داشته باشد مسلما حامل مسیری مملو از برخوردهای نظری، کشاکشهای طبقاتی و بازنگریهای صیقل یافته و سرانجام انتخاب و پذیرفته شده از طرف اکثریت توده‌های کارگری و محروم میباشد. در این ارتباط برای جنبش سوسیالیستی، بررسی توشه‌های نظری و تجربی کسب شده در پهنای ملی و جهانی است که برای ایجاد یک ایران آزاد و عادلانه قابلیت عملی داشته و روشن کننده روشها و راهکارهای سیاسی/اجتماعی متناسب با شرایط اقتصادی/اجتماعی کنونی باشد، ضروری است. در خطوط پایین پس از نگاهی به هدف جنبش چپ آزادیخواه، سپس به استراتژی و راهکارهای موثر برای ایجاد شالوده‌های سوسیالیستی اشاره میگردد.

### هدف نهائی چپ دمکراتیک (آزادیخواه) چیست؟

بر عهده جنبش چپ آزادیخواه است که با ترسیم چشم اندازی از مختصات کلی جامعه مورد نظر، با اتکا بر موازین دمکراتیک و همسو با ارزشهای بنیادین سوسیالیستی، استراتژی مبارزاتی متناسب

با واقعیات جامعه را اتخاذ نماید. بنظر نگارنده، در یک جامعه پیشرفته سوسیالیستی، توده های مردم که اکثریت مطلق آنها (بغیر از سالمندان، خردسالان و بیماران فیزیکی/روانی) در گیر روابط اقتصادی (در بخشهای گوناگون تولیدی، توزیعی و خدمات) هستند، حق کامل برای استفاده از ثروت حاصل گشته از نیروی کار خود را دارند و در صورت خواست و توان، قادر خواهند بود که در مدیریت فعالیتهای اقتصادی، در اشکال متنوع خودگردانی (شوراها، تعاونیها، غیره) و در اداره امور سیاسی/اجتماعی محلی و مرکزی از طریق موازین و روشهای مختلف خود-حکومتی (شورائی، پارلمانی، غیره) شرکت کنند. در موسسات اقتصادی تمامی کارکنان بطور مشترک و در سطح توان کار میکنند و در عین حال متناسب با احتیاجات ضرور از حاصل فعالیتهای و در واقع اضافه ارزش تولید گشته دریافت میکنند. در سراسر جامعه و در سطوح مختلف محلی و سراسری، نمایندگان انتخابی مردم در شوراها و پارلمانها با تشکیل گروه های کاری (اجرایی) امور جامعه را بطور دمکراتیک اداره میکنند. جزئیات در مورد چگونگی خود-مدیریتی و خود-حکومتی به ویژه گیهای موجود در هر جامعه بستگی پیدا میکند که طبیعتا شرایط ایران مشخصه های خود را در بر دارد. اما آنچه که به رئوس کلی در برنامه چپ برای سازماندهی دمکراتیک و عادلانه در اداره ارکان اقتصادی/سیاسی در جامعه نوین ایران در بعد از پیروزی انقلاب مردمی و دمکراتیک مربوط میشود، ترسیم عام ترین خصیصه های جامعه مورد نظر و در آن راستا اتخاذ استراتژی فراگیری است که شیوه ها و سیاستهای مبارزاتی تشکیل دهنده آن در دوران طولانی گذار (قبل و بعد از تغییر بنیادی در ساختار سیاسی و مناسباتی اجتماعی) به سوی آزادی و دمکراسی اجتماعی، اساسا با موازین انسانی مورد انتظار در جامعه انسانی مورد نظر (ب.م برابری و همستگی) متناقض نباشد.

### **مشخصات یک جامعه در حال گذار به سوسیالیسم چیست؟**

در جامعه ای که نمایندگان و مسئولان انتخاب شده توسط مردم رسالت برنامه ریزی برای ساختمان سوسیالیسم را به عهده گرفته اند، بدیهی است که رویارویی با آسیبهای اجتماعی ناشی از روابط سرمایه داری مانند فقر، نابرابری اقتصادی، بی ثباتی و ناامنی دائمی در شرایط زندگی مردم، بخش بزرگی از وظیفه آنها را در بر میگیرد. یکی اینکه برای تلاشگران راه آزادی و عدالت بسیار مهم است که ساختارها و موازین تصمیم گیرنده و نظارت کننده در امور سیاسی/اجتماعی و نهادها/موسسات اقتصادی تشکیل شده در جامعه، ذاتا دمکراتیک و

اشتراکی باشند. تا بحال این واقعیت، نیز، میباید پذیرفته شده باشد که در جامعه هدایت شده به سوی سوسیالیسم، تحولات اجتماعی تدریجی بوده، تغییر بنیادی و سیستمیک در مقاطع تاریخی متناسب با رشد مجموعه ضرورت‌های عینی (ب.م. توسعه اقتصادی/تکنولوژیک) و ذهنی (ب.م. آگاهی، شناخت و تمایل کافی در میان بخش قابل ملاحظه ای از جمعیت) و بر مبنای عناصر سازنده و تجربه شده در بطن جوامع سرمایه داری (ب.م. تخصص و تکنیک‌های موثر در بهبودی زندگی اجتماعی) شکل میگیرد. بر این اساس لزوم آن دیده میشود که در دوران پیشرفت و گذار بجلو، مابین بخشهای مختلف اقتصادی و دیگر شالوده های سیاسی/اجتماعی توازن سازنده برقرار شود.

یک سیستم اقتصادی مجموعه شبکه ای از نهادها و موازینی است که عمدتاً پروسه سازماندهی در بخشهای تولید، توزیع و مصرف را در بر میگیرد. در جامعه ۷۵ میلیون نفری ایران با اقتصاد تقریباً ۵۰۰ بلیون دلاری (تولیدات ناخالص سراسری) نمیتوان که بطور ناگهانی در سراسر جامعه به روابط سیاسی/اجتماعی غیر آمرانه و موسسات اقتصادی کاملاً غیر استثماری و برابر دست یافت. گرچه از ابتدای ایجاد ساختمان سوسیالیسم میبایست بر روی فعالیتها و برنامه های معطوف به جامعه ای آزاد و عاری از ستمهای اجتماعی تاکید گردد، اما ارزیابی واقعی از شرایط کنونی در زندگی مردم نشان میدهد که اتکاء بر جنبه هائی از مناسبات سرمایه داری و از جمله مکانیسم بازار هنوز برای مدتی نامعلوم در دوران گذار ضروری است. برای مثال، اگر در آینده اکثریت توده های کارگری بر آن شدند که تحت هدایت یک دولت انتخاب شده و مدافع اهداف سوسیالیستی، تعاونیها و شوراهای خود کفای خود را تشکیل بدهند، یکی از چالشهای اساسی این خواهد بود که آیا مناسبات اقتصادی مابین این مجتمع های خودگردان، با مصرف کنندگان و همچنین در ارتباط با سایر شرکتهای خصوصی که به دلایل زیاد به مالکیت اجتماعی در نیامده اند، بر چه اساس سازماندهی شوند. برای مثال برای مبادله تولیدات مادی (اجناس) و غیر مادی (ایده، اطلاعات، دانش، غیره) بین موسسات گوناگون اشتراکی و خصوصی، مکانیسمی استاندارد لازم است. در واقع بر اساس تجربه تاریخی از ناکارا بودن برنامه ریزی سانترالیستی در شوروی گذشته و سایر نظامهای "سوسیالیستی" دولت-مرکز، برای تولید مایحتاج مردم هنوز حداقل برای یک دوران نامعلوم، به سیستم قیمتگذاری که بر مبنای خصیصه های ناشی از عرضه و تقاضا تعیین شده باشد، نیاز است. با توجه به داده های تاریخی و تحلیل از شرایط موجود در زندگی مدرن بشری، بنظر میرسد که در مرحله



گذار، بدون مکانیسم قیمتگذاری متاثر از مولفه های عرضه و تقاضا که ترجیحا تحت کنترل دمکراتیک از طرف یک مدیریت انتخاب شده سوسیالیستی باشد، گذار به مرحله متکاملتر از نظام سوسیالیستی بسیار دشوار خواهد بود. این موضوع را میتوان در جای دیگری بیشتر دامن زد.

ایجاد جامعه ای مردمی که مجموعه ای از موازین، نهادها و موسسات اقتصادی متاثر از اصول انسانی مانند آزادی، دمکراسی، برابری، عدالت اقتصادی و حفظ محیط زیست را در بر داشته، روابط بین بخشهای تولید، توزیع و مصرف به نفع تمام مردم و نه فقط اقلیتی ثروتمند و قدرتمند شکل گرفته باشد و به موازات آن مردم از تغذیه، سکونت، مراقبت درمانی، آموزش رایگان، سیستم حمل و نقل مناسب، غیره برخوردار باشند، در گرو وجود نظامی در حال گذار است که تحت هدایت حکومتهای دمکراتیک، انتخابی و با سمتگیری سوسیالیستی، نه فقط در عرصه مناسبات اقتصادی و مالی بلکه همچنین دیگر حیطه های اجتماعی (ب.م. سیاسی، حقوقی و فرهنگی) برای پیشرفت آزاد و عادلانه جامعه، سیاستگذاری گردد. در یک چنین جامعه ای برنامه ریزی ها عمدتا در راستای تقویت مالکیت اجتماعی (در اشکال تعاونیها، شوراهای غیره) و اداره دمکراتیک و غیر متمرکز (در اشکال پارلمانها وانجمن های سراسری/محلّی، غیره) پیش خواهد رفت. البته دولتهای مردمی، سراسری و محلّی، برای زمان معینی نقش اداره صنایع مادر (ب.م. نفت، پتروشیمی، حمل و نقل) و سیستمهای حیاتی برای حفظ حداقلهای یک زندگی انسانی (ب.م. آموزش درمان، بیمه اجتماعی و انتظامات) را تحت کنترل دمکراتیک از سوی جامعه حفظ خواهند کرد. بر این اساس ارجحیت برای جنبش چپ میبایست نهادینه شدن یک قانون اساسی مترقی و قابل تکامل در راستای دمکراسی اجتماعی، یعنی حامل زمینه های حقوقی و ارزشی برای مشارکت هرچه بیشتر مردم در درامور اجتماعی در سطوح محلّی و سراسری باشد. در صورت وجود حقوق بنیادی دمکراتیک در قانون اساسی کل کشور و همچنین در قوانین نهادینه شده در مناطق محلّی (نوعی جمهوری فدرال) توده های مردم از شرایط مدنی مناسبتری برای مداخله در مسائل اجتماعی برخوردار میشوند. مثلا در صورت وجود زمینه های مستعد سیاسی/اجتماعی، ترجیح این خواهد بود که بطور روزافزون در بخشهای گوناگون اقتصادی، کارگران به کمک مسئولان امور سراسری و محلّی، تعاونیها و شوراهای خودمدیریتی خود را تشکیل داده در راستای فعالیتهای اشتراکی خود-کفا قدم بردارند. برای مثال کارگران در ایران خودرو خراسان میتوانند که با انتخاب یک شورای مدیریت که

همواره قابل احضار و تعویض خواهد بود محصولات خود را بر اساس قیمت تعیین گشته در بازار به فروش بگذارند و باز هم برای مثال کارگران در شرکت تولید قطعات خاور نیز در صورت ایجاد تعاونی و یا نوعی سیستم شورائی با فروش تولیدات خود در بازار احتمالاً وارد رابطه اقتصادی با بسیاری از دیگر موسسات اشتراکی میشوند که مناسبات استثماری در درون موسسات خود را طرد نموده اند، یعنی به جای اینکه ثروت تولید شده، از طرف کارفرمای خصوصی و یا مدیران وابسته به بوروکراتیسم دولتی جذب گردد، در عوض بعد از تخصیص بخشی از آن برای سرمایه گذاری در آینده، مابقی بطور عادلانه در بین کارکنان آن توزیع گردد. این جنبه از کارکرد تکنیکی در مجتمع های اجتماعی شده را میتوان در موارد و در نوشته ها دیگر بیشتر شکافت.

اما نکته مورد تاکید در خطوط بالا بر روی امکان عملی بودن فعالیتهای اقتصادی غیر سرمایه دارانه است که میتوانند تحت حمایت دولت انتخاب شده سوسیالیستی در بخشهای مهیا تر اقتصاد بکار بسته شوند. نمونه هائی از این تجربه در کوبا (با وجود موانع بیشمار و از جمله مداخله های امپریالیستی و نبود آزادیهای دمکراتیک در داخل کشور) به اجرا گذاشته میشود. اخیراً مقامات این کشور بر اساس نگاهی انتقادی به سیاستهای گذشته، در صدد هستند که با افزایش خودمختاری در موسسات دولتی و ایجاد تعاونیهای خودگردان، امورات اقتصادی را در سطح ممکن به جامعه محول نمایند. انتظار است که در دو سال آینده ۴۶ درصد از تولیدات ناخالص سراسری به بخشهای غیر دولتی (در اشکال تعاونیهای کارگری) تعلق یابد. به گفته اقتصاددان کوبائی امید است که با تبدیل هرچه بیشتر واحدهای اقتصادی به تعاونیها، بنیان های یک حرکت اساسی به سوی فاز بالاتر سوسیالیستی یعنی جامعه ای متشکل از انجمنهای تولید کننده (اقتصادی) پی ریزی گردد (نشریه زی اکتبر ۲۰۱۳). در ایران روند غیر دولتی کردن و به اصطلاح غیر متمرکز کردن اقتصاد (خودمانی سازی) متأسفانه عمدتاً در خدمت به افراد و شرکتهای وابسته به حاکمان و بخصوص رده های بالای نظامی/امنیتی انجام میگردد و این شرکتهای نیمه دولتی/نیمه خصوصی، همچون شرکتهای مافیائی بدتر از بوروکراتهای دولتی بدون استرداد حقوق دمکراتیک به کارگران، به چپاول مردم مشغول هستند. بدیهی است که حرکت به سوی توانمند سازی مردم در حوزه های اقتصادی/اجتماعی در گرو تغییر نظام و استقرار حاکمیت مردم میباشد. در خطوط پایین به این موضوع پرداخته میشود.

**استراتژی جنبش چپ برای نیل به دمکراسی و سوسیالیسم چیست؟**

برای جریان‌اتِ چپِ دمکرات میبایست روشن شده باشد که سلطه مناسبات سرمایه داری که در آن مالکیت و کنترل بر ابزار و فعالیتهای اقتصادی در اختیار مجموعه بوروکراتهای حکومتی و صاحبان/شرکتهای خصوصی قدرتمند میباشد، با نهادینه شدن دمکراسیِ واقعی (اجتماعی) در تضاد است. در عین حال دمکراسی سیاسی از نوع لیبرالِ آن، دستاوردی ارزشمند است که در طول تاریخ بر روی محور انبانی از موازین تجربه شده، میتواند در عصر حاضر به مثابه ضوابطی از جنس ساختار و روش برای مشارکت هرچه وسیعتر مردم در سرنوشت اجتماعی خود مورد استفاده قرار گیرد. گرچه مناسبات ناعادلانه اقتصادی در سرمایه داری، ادارهِ جامعه را نیز از ماهیت دمکراتیک و برابری تهنه نموده است، اما با تمام اینها رویکرد به دمکراسی حتی اگر عمدتاً در اشکال سیاسی (پروسه) و نه مضمون اقتصادی/اجتماعی باشد، امکانات و فرصتهای بیشتری را برای توده های کارگری و محروم برای شرکت در امور جامعه فراهم میآورد. در واقع برای جنبش چپ وظیفه اولیه میباید تاکید بر تعمیق دمکراسی و نهادینه شدن هرچه بیشتر حقوق دمکراتیک و از جمله آزادیهای سیاسی و تشکل یابی سازمانهای اجتماعی و اتحادیه های کارگری باشد. گزینه های غیر سرمایه داری تنها میتوانند در پرتو ارتقاء در شناخت از و اعتقاد در میان بخش گسترده ای از جمعیت به ارزشهای بنیادی سوسیالیستی، یعنی آزادی، دمکراسی، برابری و عدالت اقتصادی و در یک دوران تدریجی که مملو از تجربیات عملی و بازبینی در کم و کاستیها باشد، شکل بگیرند. اما تا آن زمان هر گونه اقدام اجتماعی ممکن برای مقابله با ناعدالتیهای موجود سرمایه داری میبایست پی گیری شوند، که در میان آنها نهادینه کردن حقوق دمکراتیک مانند اشتغال کامل، ارتقاء حداقل دستمزد، بیمه درمان و بازنشستگی و تحصیل رایگان برای پیشرفت در جهت زندگی انسانیت حیات هستند. امروزه در ایران بخشی از این مطالبات از طرف جنبش کارگری و گروه های کارگری مستقل ( که برسمیت شناخته نشده سرکوب میگردند) خواسته میشوند.

در واقع در بیشتر جوامع لیبرال دمکرات، سطحی از مزایای اجتماعی که نتیجه مبارزات از سوی جنبشهای کارگری و دیگر اقشار مردمی است استقرار یافته است. با اینکه در این جوامع فاصله طبقاتی عظیم است (در امریکا ۴۰۰ نفر ثروتی بیش از ۱۸۰ میلیون جمعیت دارند، نشریه زی، نوامبر ۲۰۱۳) و صاحبان ثروت و قدرت هنوز در بیشتر موارد میتوانند که اراده خود را بر اکثریت مردم غالب کنند، اما بخاطر وجود سطحی از آزادیهای دمکراتیک و در نتیجه امکان شرکتِ گرچه محدودِ توده های مردم در امور سیاسی، در شناخت و آگاهی اجتماعی

بخشهایی از جمعیت در این جوامع، شرایط برای تحولات رادیکالتر و برای گذر از سرمایه داری مهیاتر است. برای مثال میتوان نقش مبارزاتی سازمانهای چپ و سوسیالیستی، سبز و مترقی و گروه های مستقل مردمی (از جمله جریانات تک-موضوعی) در جامعه مدنی را علیه قدرتهای اقتصادی/سیاسی حاکم دید که در اعتراضات و تظاهرات وسیع ضد جنگ، طرفداری از حقوق بشر و محیط زیست و همچنین در اعتصابات کارگری برای بهبود شرایط کار، گاهی باز تاب نتیجه بخش دارند. در سالهای اخیر رادیکال تر شدن برخی از این تجمع ها و حرکتهای مردمی مانند جنبش اشغال وال استریت در امریکا و حرکتهای وسیع اعتراضی در اروپا در نفی سیاستهای نئولیبرالی تجویز شده از طرف سازمانهای جهانی سرمایه داری، نشان از وجود سطحی از حرکتهای موثر برابری طلب و عدالتجویانه بر روی بستر نهادینه بودن فرازهایی از حقوق مدنی در این جوامع دمکراتیک میدهد. عجیب نیست که در چارچوب فضای آزاد سیاسی و وجود امکانات اجتماعی متاثر از آن زمینه های مناسبتری برای ارائه آلترناتیو غیر سرمایه دارانه یافت میگردد. نمونه های آن را میتوان در تعاونیهای سازمان یافته در مجتمع صنعتی ماندراگان در منطقه بَسک (اسپانیا) و همانند آن در برخی از مناطق در دیگر کشورها مثل مجتمع لباسشوییهای ا\_و\_رگرین در ا\_هایو (در ایالت کلیولند، امریکا) دید که نطفه های اولیه واحدهای اقتصادی سوسیالیستی را برای جامعه نوین انسانی در آینده تشکیل میدهند (ریتینکنگ مارکسیزم، جولای ۲۰۱۱ صفحه ۳۶۴).

اما در ایران که کارگران همانند دیگر طبقات و اقشار زحمتکش و متوسط از حقوق اولیه دمکراتیک برخوردار نیستند، امکان تشکیل موسسات اقتصادی غیر سرمایه دارانه (غیراستثمار) تقریباً وجود ندارد. با توجه به این شرایط، بدیهی است که در ایران برای حرکت در مسیر دمکراسی و سوسیالیسم، مسلماً به مجموعه تحولات ساختاری (سیاسی)، علاوه بر ایجاد تغییرات مضمونی (اقتصادی/اجتماعی) نیاز است. سوال بسیار اساسی این است که آیا چگونه میتوان به ایستگاه مناسب اجتماعی که حامل آزادیهای سیاسی و زمینه های دمکراتیک لازم برای حرکت آگاهانه و داوطلبانه از طرف اکثریت جامعه برای عبور از سرمایه داری باشد، دست یافت؟ موانع متعددی وجود دارند عمده ترین آن وجود نظام استبدادی/مذهبی جمهوری اسلامی است که از برقراری ابتدائی ترین حقوق مدنی و از جمله آزادی بیان، اعتراض و تشکل یابی در بین جنبشهای مستقل مردمی و اپوزیسیون جلوگیری میکند. گرچه سالهاست که اختلاف سیاسی در بین جناحهای مختلف (اصولگرایان، اصلاح طلبان و گروه های بینابینی) در بین حکومتگران

اوج گرفته و هر از چند گاهی (ف.م زمان انتخابات) برای توده های مخالف با نظام و مجموعه سازمانهای اپوزیسیون و گروه های نیمه مخفی/نیمه علنی در جنبش مستقل مردمی، فرصتهائی محدود برای دخالت در اوضاع سیاسی بوجود آمده است، اما روشن است که دست یابی به فضای دمکراتیک برای فعالیتهای موثر و سرنوشت ساز در میان جنبشهای متنوع مردمی (ب.م. کارگری، زنان، جوانان، اقلیتهای ملیتی و مذهبی) مستلزم تغییر در نظام موجود و جایگزینی آن با ساختار حکومتی مقید به آزادیهای اساسی دمکراتیک میباشد. در این رابطه است که برای جریانات چپ دمکراتیک یکی از وظایف مبرم کمک به ایجاد جبهه وسیع در میام اپوزیسیون مردمی حول محور اساسیترین مطالبات دمکراتیک (ب.م. سکولاریسم، جمهوریخواهی و دمکراسی سیاسی) و شرکت خلاق در آن برای انجام انقلاب دمکراتیک و در سطح توان تاثیرگذاری در تهیه قانون اساسی مترقی برای ایجاد یک جامعه نوین و زمینه ساز برای ایجاد شالوده های سوسیالیستی باشد. اما آنچه که میتواند نهایتاً حرکت به سوی سوسیالیسم را تقویت کند شکلگیری اتحادی وسیع و سازمان یافته از جنبش چپ آزادیخواه است که اصول مقدماتی آن: گسست از سوسیالیسم دولتی، جداناپذیر بودن سوسیالیسم از دمکراسی ونفی نظام جمهوری اسلامی، از طرف برخی تلاشگران سیاسی برای بررسی در میان افراد و جریانات چپ اعلام گردیده، اقدامات اولیه در این راستا انجام گرفته است. امید است که با ایجاد تشکل بزرگ چپ، تقویت صفوف اپوزیسیون دمکراتیک و عبور از جمهوری اسلامی زمینه های یک جامعه دمکراتیک برای سمتگیری در جهت سوسیالیسم مهیا گردد.

۱۶ نوامبر ۲۰۱۳

منابع:

۱- Z magazine, zmg@zmag.org

۲- Rethinking Marxism, www.rethinkingmarxism.org

---

## به مناسبت کنفرانس پروژه ی

# وحدت چپ



## چپ رهایی‌خواه

### شیدان وثیق

مبارزه برای شکل‌گیری چپ‌رهای خواه در ایران و جهان، تلاشی است که باید هم‌نظری و هم‌عملی باشد. یعنی همراه با مداخله‌گری در مبارزات سیاسی و اجتماعی روزمره صورت گیرد، ما هم به رویکردی فلسفی نیاز داریم و هم به آزمودن شکل‌ها و شیوه‌های جدید مبارزه در ویژگی‌هایش. رخدادها و جنبش‌های اجتماعی برای تغییرات بنیادین در جهت‌رهای انسان‌ها و به دور از قدرت‌طلبی و دولت‌گرایی، میدان و مکان اصلی مبارزه‌ی ما را تشکیل می‌دهند.

چپ رهایی‌خواه، به معنای چپ‌رهای خواهی است که در مبارزه با سرمایه‌داری و برای برقراری دموکراسی و آزادی‌های اساسی، به دنبال تغییرات بنیادین در ساختار اجتماعی و سیاسی است. این جنبش‌ها، به دنبال ایجاد یک جامعه‌ی جدید و عادلانه‌تر هستند که در آن، همه‌ی انسان‌ها، به‌طور مساوی، در برابر قانون قرار دارند و به‌طور مساوی، در برابر قدرت‌ها ایستاده‌اند. \*چپ رهایی‌خواه، به معنای چپ‌رهای خواهی است که در مبارزه با سرمایه‌داری و برای برقراری دموکراسی و آزادی‌های اساسی، به دنبال تغییرات بنیادین در ساختار اجتماعی و سیاسی است. این جنبش‌ها، به دنبال ایجاد یک جامعه‌ی جدید و عادلانه‌تر هستند که در آن، همه‌ی انسان‌ها، به‌طور مساوی، در برابر قانون قرار دارند و به‌طور مساوی، در برابر قدرت‌ها ایستاده‌اند.

جستار کنونی، سهمیه‌ای دیگر بر مباحث نظری پیرامون پروژه‌ی وحدت چپ است. فعالین این پروژه، به منظور پیشبرد آن، کنفرانسی را در پایان ماه جاری با تم اصلی کدام سوسیالیسم و کدام چپ برگزار خواهند کرد. بدین مناسبت، گفتار زیر تلاشی است در جهت‌ارایه تعریفی از چپِ دیگر که «چپِ رهایی‌خواه» می‌نامیم در ویژگی‌های اصلی‌اش.

این چپ خود را در سه ویژگی اساسی تعریف و تبیین می‌کند. سه‌خلصتی که در این دوران سرمایه‌داری جهانی و سلطه قدرت‌ها، هویت و معنای وجودی او را تشکیل می‌دهند. یکی، در گسست از «سرمایه‌داری واقعاً موجود»، مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری او برای مالکیت اشتراکی و رهایی انسان‌هاست. دومی، در گسست از «سیاست واقعاً موجود»، پیکار او برای خودگردانی و دموکراسی مشارکتی است. سومی، در گسست از «تحرز واقعاً موجود»، رویکرد جنبشی، اپوزیسیونی و ضد قدرت‌مداری اوست.

شکل‌گیری چپِ رهایی‌خواه اما، با این که مقدمات و زمینه‌هایش را می‌توان در هر مکان از جمله در اپوزیسیون ایران تدارک دید،

امروزه تنها در سطح جهانی تحقق پذیر است. این چپ، بنا براین، جهانی و جهان روا (اونیورسالیست) است. برآمدن آن مسلم و محتوم نیست بلکه چالش و شرطبندی است. شکل گیری و رشد آن در گرو مقاومت و مبارزه‌ای پرتضاد، دشوار و درازمدت است.

## ۱- چرا چپ رهایی‌خواه؟

- در ابتدا، سلطه و ستم نظم سرمایه‌داری در مقیاس ملی و جهانی را داریم که بیش از پیش تحمل ناپذیر می‌شود. این سیستم، با این که در پیدایش مدرنیته یعنی در شکل‌گیری آزادی‌های فردی، جمهوری، دموکراسی، حقوق بشر، جدایی دولت و دین و جامعه‌ی مدنی، نقشی بارز و تاریخی ایفا می‌کند و با این که همچنان قابلیت تحول خود با شرایط را از دست نداده است، اما امروزه تبدیل به عاملی مخرب و ضد بشری شده است. بردگی مدرن در شکل کار مزدوری، استثمار، از خود بیگانگی و کالائی کردن همه چیز از جمله انسان را در گستره‌ی گیتی بدون حد و مرزی توسعه می‌دهد. نابرابری و بی‌عدالتی را تقویت می‌کند. تقسیم جوامع بشری به دو قطبِ تمرکز ثروت و قدرت نزد اقلیتی کوچک و تكثر فقر و انقیاد نزد اکثریتی عظیم را تشدید می‌کند. سلطه‌ی سرمایه، مالکیت و دولت، این خدایان زمینی یا سکولار را در همه جا مستقر می‌کند. محیط زیست را به حکم قانون آهنین کسب سود برای سود بیشتر نابود می‌کند. در چنین شرایطی، گسست از نظم جهانی سرمایه‌داری چون فرایند اجتماعی خودرهایی انسان‌ها از سلطه‌ی سیستمی که پایان تاریخ نیست نه تنها مطرح بلکه مبرم می‌شود.

- عامل دوم، شکست تاریخی نظریه و عمل سوسیالیسم واقعاً موجود، چه در شکل لنینی- استالینی و چه در نمونه‌ی سوسیال - دموکراتیک آن در سده‌ی گذشته و امروز است. چپ رهایی‌خواه در شرایطی قرار دارد که می‌بایست، با گسست از این دو چپ تاریخی، امر کمونیسم یا بهتر گوئیم رهایش Emancipation را از نو و از سر بی‌اندیشد و دوباره تأسیس کند. چنین امری نیز از مسیر نفی آن دو "راه‌حل" منسوخ می‌گذرد: یکی، سرمایه‌داری در شکل دولتی، اقتدارگرا و آزادی ستیز و دیگری مدیریت "اجتماعی" سرمایه داری موجود. پس چپ رهایی‌خواه موظف و ملزم است که گسست از این «دو سوسیالیسم» را هم در زمینه‌ی بینشی (جهان‌بینی) به پیش راند، هم آن را در میدان نظری یعنی در اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی به سرانجام رساند و هم در گستره‌ی عمل مبارزاتی برای تغییر واقعیت موجود دست به ابداع شکل‌های نوین فعالیت سیاسی و سازماندهی زند.

- عامل سومی که ما را به سوی ایجاد چپ رهایی‌خواه سوق می‌دهد، برآمدن جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه داری امروزی در جهان است. امروزه ما شاهد مبارزات زحمتکشان و مردم در مراکز اصلی سرمایه داری جهانی در اعتراض به مناسبات نابودکننده‌ی این نظام می‌باشیم. ما شاهد قیام‌های مردمی در جهان، از آمریکا تا چین با گذر از اروپا، آفریقا و آسیا، برای آزادی، برابری، رهایی و تعیین سرنوشت خود به دست خود و برای خود می‌باشیم. این جنبش‌های اجتماعی بیش از پیش خصلتی جهانی و جهان‌روا به خود می‌گیرند. این‌ها همه فعالان چپ را به بازنگری نقش و جایگاه خود در این جنبش‌ها، در گسست از شیوه‌ها و شکل‌های کهنه مبارزه و به دور از قدرت و دولت فرا می‌خوانند. جنبش چپ رهایی‌خواه، امروزه و بیش از هر زمانی دیگر، جنبشی فراملی و جهانی برای ساختن «جهانی دگر» است.

## ۲- از کدام چپ سخن می‌رانیم؟

واژه «چپ» از انقلاب برآمده است. «چپ» نامی است که فرانسویان در انقلاب ۱۷۸۹ خود ابداع می‌کنند. در مجلس مؤسسان برخاسته از انقلاب و قبل از برچیدن سلطنت، نمایندگان طرفدار حق و تو برای پادشاه در سمت راست و مخالفان آن در سمت چپ می‌نشینند. «چپ»، بدین سان، زگهواره سلطنت ستیز و جمهور خواه بوده است.

اما این نام گذاری از سال‌های پایانی قرن نوزدهم به بعد در اروپای غربی رایج می‌شود. به ویژه در سده‌ی بیستم است که می‌توان از گسترش کاربرد واژه‌ی «چپ» در ادبیات سیاسی جهانی سخن گفت. چرا که آن را نمی‌توان نزد روشنگرانی چون روسو که زمینه‌های فکری انقلاب فرانسه را فراهم می‌کنند پیدا نمود. همچنین نیز در ادبیات سیاسی و انقلابی این دوره، جالب است که نزد مارکس نیز واژه‌ی «چپ» هیچ‌گاه به کار نمی‌رود. در حقیقت با شکل‌گیری احزاب مختلف جمهوری خواه، رادیکال، سوسیالیست، کمونیست و آنارشیست... در دوران معاصر است که کاربرد «چپ» معنا پیدا می‌کند. این «معنا» را می‌توان در پنج مقوله اجتماعی - سیاسی خلاصه کرد:

۱- عدالت اجتماعی. ۲- برابری و عدم تبعیض. ۳- آزادی. ۴- دفاع از بخش عمومی ۵- جمهوری و دموکراسی. فرانسویان البته اصل ششمی را می‌افزایند که جدایی دولت و دین یا لائیسیته است.

تعریف بالا اما مبین ارزش‌هایی عام و کلی است. هر گاه سخن از تحقق آن‌ها در واقعیت رود، «چپ» وا می‌رود، می‌شکند، تقسیم می‌شود و به



روندهایی گوناگون و متضاد تجزیه می‌گردد. در حقیقت هیچ‌گاه «چپ» چون مفهوم و پدیداری با تعریفی واحد وجود نداشته است. «چپ» هرگز «یک» نبوده و نیست. «چپ» همواره متکثر و چندگانه و متضاد بوده است. حتا از همان آغاز تولد در انقلاب فرانسه، جناح چپ مجلس مؤسسان به چند دسته‌ی مختلف و متضاد تقسیم می‌شود. از این رو باید از «چپ‌ها» سخن گفت. تضاد میان دستجات گوناگون «چپ» گاه به مراتب شدیدتر از تضاد میان راست و چپ است. مروری بر تاریخ دو‌یست ساله‌ی «چپ» این حقیقت را بر ما آشکار می‌سازد که چپ تنها در زمان‌هایی، نقطه‌هایی و سیکانسهایی از تاریخ رخدادهای اجتماعی و سیاسی، به طور نمونه در دوران کوتاه انقلاب‌ها یا جنبش‌های بزرگ اجتماعی، تبلور و ترجمان اتحادی منسجم بوده است. خارج از این برهه‌ها چیزی به عنوان تئوری و پراتیک «چپ» چون مقوله‌ای مستقل و استوار بر خود وجود نداشته و ندارد. آن چه که همواره بوده و باقی مانده است چیزی جز ایده‌ها، تئوری‌ها و کارکردهای گوناگون و گاه متضاد چون سوسیالیستی، کمونیستی، جمهوری‌خواهی، آنارسیستی و امروزه محیط زیستی و غیره نیست. چیزی بنا بر این به نام راه کار «چپ» برای جوامع بشری وجود ندارد. آن چه که همواره بوده و هست، نه یک بلکه چند و چندین راه‌کار است که غالباً نیز متضاد می‌باشند. «اتحاد چپ» نیز، در نظر و عمل، در طول همین تاریخ دو‌یست ساله، همواره چیزی جز امید، آرزو و شرط‌بندی نبوده است. در نقطه‌هایی از تاریخ چنین امری البته رخ داده و می‌دهد اما این اتحادها همواره موقت، ناپایدار، گذرا و سرآغاز انشقاق‌ها و جدایی‌های نوین بوده اند.

به واقع آن چه که همواره بوده است، به ویژه با چیرگی بینش اقتدارگرا و قدرت طلب بر اندیشه و عمل چپ در گذشته، جدایی، افتراق، انشعاب و چنددستگی است که حتا به جنگ و ستیز نظامی نیز می‌انجامد: جدایی تاریخی کمونیست‌های طرفدار انقلاب بلشویکی از سوسیال دموکرات‌ها، اخراج یوگوسلاوی از اردوگاه شوروی، انشعاب بزرگ چین و شوروی، اشغال نظامی مجارستان و چکوسلواکی توسط ارتش شوروی، درگیری مرزی میان چین و شوروی، جنگ چین و ویتنام...

در ایران نیز جنبش «چپ» همواره پدیداری متکثر و متضاد بوده است. تا پیش از شکل‌گیری جریان‌های چریکی و مائوئیستی در دهه‌ی پنجاه، چپ به طور کلی و عمده در حزب توده چون عامل شوروی در ایران متجلی می‌شود. پیش‌گامی و مقاومت خلیل ملکی و یارانش و دیگر سوسیالیست‌های آزادی‌خواه و مستقل در محفل‌هایی کوچک، تک و تنها در برابر سلطه فکری و تبلیغاتی سیستم توتالیتر، در فاصله‌ی بین

شهریور بیست تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، کارچندانی نمی‌توانست از پیش برد. سپس با شکل‌گیری آن چه که ما در دهه پنجاه «جنبش نوین کمونیستی» نام نهادیم، چپ‌هایی گوناگون به وجود آمدند. گاه کم و بیش در تداوم همان بینش و تفکر سویتیک اما با جهره‌ای انقلابی چون گروه‌های چریکی و گاه (آن چه که به نویسنده‌ی این سطور مربوط می‌شود) در بُرشی محدود و ناقص از سیستم شوروی در تفکر و عمل و در طرفداری از خط مائو و انقلاب فرهنگی چین اما به هر رو در همان چهارچوب بینشی اساسی. (آن چه که به جریان مائوئیستی در سطح جهانی معروف می‌شود).

با این همه، تمامی گرایش‌های موسوم به چپ در سطح ملی و جهانی در این صد سال گذشته را می‌توان به دو خانواده‌ی اصلی تقسیم کرد: «سوسیالیسم سویتیک» و سوسیال دموکراسی. در برابر سرمایه‌داری هر دو آن‌ها به واقع بدیلی را در برابر سرمایه‌داری تشکیل نداده و نمی‌دهند. «راه حل» اولی، سرمایه‌داری دولتی هم‌راه با دیکتاتوری پلیسی-حزبی و سیادت طلبی بود و «راه حل» دومی، مدیریت امور جاری سرمایه‌داری و بحران‌های آن.

به این ترتیب چپ‌رهای خواه امروز با پرسمانی اساسی و حیاتی روبه‌روست: چگونه می‌توان نظریه و عمل در جهت تغییر وضع موجود را در نفی اساسی و ساختاری آن دو «سوسیالیسم» تاریخی که همانا در نهایت حفظ و استمرار واقعیت موجود نظم سرمایه‌داری است به پیش راند؟ این پرلماتیک را ما در این جا در سه نظریه «گست» مورد بررسی و تأمل قرار می‌دهیم.

### ۳- «گست از سیاست واقعاً موجود»

ابتدا یونانیان Politeia را اختراع می‌کنند که به معنای تأسیس پولیس یا شهر است و واژه politique امروزی از آن برمی‌تابد. هم‌آن‌ان نیز پایه‌گذار دو دریافت متضاد فلسفی از «سیاست» چون هنر اداره‌ی امور شهر می‌شوند. از یکسو دریافت سوفسطایی (پروتاگوراس) را داریم که «سیاست» را مشارکت همه در اداره‌ی پولیس یعنی در توان و قابلیت همگان می‌شناسد. در این دریافت افتتاح‌کننده، مردم (دیموس) وارد میدان اداره‌ی شهر یعنی «سیاست» می‌شوند. در این نگاه، «سیاست» همانا دموکراسی به معنای مداخله و مشارکت شهروندان است. از سوی دیگر دریافت افلاطونی از «سیاست» را داریم که به پشتوانه شرایط عینی و تاریخی می‌رود بر اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی غالب شود. اندیشه‌ای که امر «سیاست» را در قابلیت «یک» (فیلسوف -

پادشاه) یا «چندی» (نخبگان) می‌شناسد. در این نگاه، دموکراسی به معنای توانایی مردم در اداره‌ی امور خود به نفع حاکمیت «یک» یا عده‌ای نفی می‌شود. این دو نگاه آغازین در تاریخ فلسفه سیاسی در سیر تکامل خود، امروزه، به دو بینش متضاد و آشتی‌ناپذیر از «سیاست» مبدل شده‌اند. یکی بینشی است که سیاست را امر «یک»، خاص، خدا، طبقه، نخبگان، برگزیدگان، نمایندگان، دولت و حزب- دولت می‌شمارد. در این بینش، «سیاست» نام دیگر قدرت، حکومت، دولت، دموکراسی نمایندگی و سلطه می‌شود. این همان چیزی است که ما «سیاست واقعاً موجود» می‌نامیم که همواره از آغاز اندیشه‌ی سیاسی تا کنون غالب بوده است. دیگری، بینشی است که «سیاست» را چون امر «همگان» در چندگانگی‌شان، امر مردمان بسیارگونه، به رسمیت می‌شناسد. در این بینش، سیاست یعنی مشارکت برابراهی شهروندان در اداره‌ی امور خود در کثرت و بسیارگونگی‌شان، در هم زیستی و هم ستیزی‌شان، در اتحادها و تضادهای‌شان، در خود رهایی و خودگردانی‌شان. «سیاست» در این جا، نام دیگر «نه حکومت کردن و نه تحت حاکمیت قرار گرفتن» (ایده‌ای برگرفته از هانا آرننت) می‌شود.

به طور خلاصه، آن چه که «سیاست واقعاً موجود» می‌نامیم عبارت است از:

۱- عملی تخصصی، حرفه‌ای، انحصاری و اختصاصی استوار بر تقسیم کاری اجتماعی و طبقاتی.

۲- گفتمانی پیامبرانه و بنا بر این هم چنان دینی، عوام فریب و توهم ساز.

۳- بینش و سبک کاری سیستم ساز و اقتدارطلب.

۴- نظر و عملی همواره به سوی دولت، قدرت و تصرف آن، پس آماده برای سلطه.

در مقابل درک فوق از سیاست، دریافت دیگری وجود دارد که می‌توان آن را «سیاست رهایی خواهی» نامید. با این که در این جا استفاده از واژه‌ی «سیاست» را ناروا می‌دانیم اما چون جانشینی بر آن نداریم ناگزیر همان را اختیار می‌کنیم. به باور ما، آن چه که در گسست از «سیاست واقعاً موجود»، می‌بایست از نو ابداع و آزمون شود ناظر به تعریف دیگری از «سیاست» و کار سیاسی است. این «سیاست دگر» در «مکانی» معین که همانا «رخداد» است یعنی آن جا که نابهنگامی، نامنتظره و ناممکنی اتفاق می‌افتد، تبیین می‌شود. در



می تواند (و نه به یقین) امکان پذیر شود. سیاست آن جا نیست که در رابطه با حفظ و مدیریت وضع موجود، در رابطه با قدرت حاکمه و دولت، در رابطه با قرار دادن سلطه‌ای جدید به جای سلطه‌ی موجود... انجام می‌گیرد. «سیاست» واقعی آنیست که در آن گسستی رخ می‌دهد: گسست از دولت‌مرد، نیروی نظامی، کارشناس اقتصادی، دولت، نهادهای حکومتی، حزب- دولت و همه‌ی نیروها و نهادهایی که روی به قدرت و حاکمیت و سلطه دارند. «سیاست» و «سیاست ورزی» واقعی زمانی است که مردم در جایی و مکانی امور خود را خود - در فاصله گرفتن از قدرت‌ها و دولت - به دست می‌گیرند. در مشارکت با هم آن امور را به تصاحب خود درمی‌آورند و با مداخله گری مستقیم و بی واسطه‌ی خود در جهت تغییر و دگرسازی واقعی خود و آنی که هست، به سوی برابری و رهایی خود قدم برمی‌دارند.

در راستای جدا کردن «سیاست» از «دولت‌گرایی» Etatism و بر این مبنا اراییه‌ی تعریفی دیگر از «سیاست» و عمل سیاسی، ژاک رانسیر Jacques Rancière پرلماتیک چیستی و کجایی «سیاست» را چنین توضیح می‌دهد:

**«سیاست همیشه وجود ندارد. سیاست حتا به صورتی کم و نادر وجود دارد. آن چه که در حالت معمول به حساب تاریخ سیاسی یا علم سیاسی می‌گذارند بیشتر مربوط به دم و دستگاهی می‌شود که از اعمال پادشاهی، نیابت خدایی، فرماندهی ارتش و یا مدیریت منافع برخاسته است. سیاست هنگامی وجود دارد که این دم و دستگاه در اثر پیش‌انگار یا فرضیه‌ای که کاملاً خارج از این تأسیسات وجود دارد از کار بی‌افتد، در عین حال که بدون آن نیز در آخرین تحلیل هیچ یک از این دستگاه‌ها قادر به ادامه‌ی کار خود نیستند. این فرضیه همانا فرضیه‌ی برابری هر کس با هر کس یعنی، در نهایت، واقعیت یافتن پارادکسال رخداد پذیری به هر ترتیب است.» (تأکید از من است) (۲)**

در نفی «سیاست واقعاً موجود»، ما همواره در درازای تاریخ سیاسی، «نقد سیاست» در نظریه و عمل را داشته‌ایم و هم چنان داریم. در این میان، مسیری را می‌توان مورد تأمل قرار داد. مسیری نظری که گفتیم از سوفسطاییان چون سر رشته آغاز می‌شود و در روندی با گذر از ماکیاول و اسپینوزا به روحی از مارکس و سپس به اندیشه‌های انتقادی پسامدرنیته، پسامارکسی و پسا سوسیالیستی می‌انجامد. از جمله در فرانسه نزد آلتوسر، دولوز، دریدا، فوکو، بوردیو، رانسیر، بدیو... در آلمان نزد آرنه و نظریه پردازان تئوری انتقادی، در ایتالیا نزد نگری...

اگر از دوره‌ی معاصر شروع کنیم، رد پای «نقد سیاست» را می‌توان در دهه‌ی هفتاد میلادی از جمله در واپسین تأملات آلتوسر پیرامون ماتریالیسم تصادفی(۳)، اندیشه‌ی رخداد، اتفاق و پیشامد(۴) پیدا کرد، آن جا که او از «گشایش جهان به سوی رخداد، تخیل بی‌اندازه و هر عمل زنده از جمله سیاست» نام می‌برد. دو جنبش انقلابی ناپایدار این دوره در گسست از «سیاست واقعاً موجود» را می‌توان جنبش ماه می فرانسه در سال ۱۹۶۸ و انقلاب فرهنگی چین در همین زمان نام برد. در حوزه‌ی «نقد سیاست»، امروزه بویژه می‌توان از ژاک رانسیر و آلن بدیو به عنوان اصلی‌ترین نظریه‌پردازان نام برد که نوع دیگری از اندیشه‌ورزی سیاسی را طرح می‌کنند. ما در مباحث خود از پاره‌ای ایده‌ها و مفهوم‌سازی‌های اینان از جمله ایده‌ی «رخداد» Evenement، «فاصله‌گیری از دولت» و «حزب-دولت» Parti-Etat استفاده کرده و می‌کنیم(۵).

چندی به گذشته‌تر رویم، اندیشه‌ی «نقد سیاست» را می‌توان نزد هانا آرنست پیرامون «معنای» سیاست یافت، آنجا که «سیاست»، نزد او، از «حکومت کردن و تحت حکومت قرار گرفتن» جدا شده، به چیزی دیگر، یعنی مشارکت عموم در امور خود، تبدیل می‌شود. (۶)

سپس دور تر که رویم، رد پای آن را نزد مارکس در زمان فلسفایش پیدا می‌کنیم. آن جا که در گسست از هگلیسم، از نقد آسمان به نقد زمین و از نقد الهیات به نقد سیاست می‌رسد(۷) و در نقد فلسفه‌ی حق هگل می‌نویسد: «در دموکراسی دولت به مثابه امری خاص فقط خاص است و به مثابه امری جهان روا، فقط جهان روایی واقعیست... فرانسوی‌ها در عصر مدرن این را به این معنا فهمیده‌اند که در دموکراسی واقعی، دولت سیاسی محو خواهد شد» (تأکید از من است)(۷). دو جنبش کارگری و انقلابی در زمان مارکس، یکی انجمن بین‌المللی زحمتکشان (بین‌الملل اول) در دهه‌ی ۱۸۶۰ و دیگری کمون پاریس در ۱۸۷۱ را می‌توان پدیدارهایی (البته ناپایدار) در فرایند گسست از «سیاست واقعاً موجود» برای رهایی نامید.

اگر باز هم دور تر رویم، نشان اندیشه‌ی «نقد سیاست» را به معنایی می‌توان نزد اسپوزا یافت، آن جا که او برداشت نا رازآمیزی از دولت به دست می‌دهد و دموکراسی را عمل و اقدام بسیارگونه Multitude می‌شمارد. بسیارگونه‌ای در ویژگی‌های تک بودی‌اش اما در عین حال متشکل. اسپوزا به گفته‌ی تونی‌نگری، «گرچه تا به آخر جایگاه بنیادین مبارزه‌ی طبقاتی به مثابه‌ی تعارض بنیادساز واقعیت را بیان نمی‌کند اما تمام پیش‌شرط‌های چنین برداشت و مفهومی را

مطرح می‌کند و مداخله‌گری بسیارگونه را اساس فعالیت دگرگون سازی هم اجتماعی و هم سیاسی می‌شمارد» (۸).

سپس به ماکیاول و فلسفه‌ی سیاسی او در گسست از دین و بر بنیاد آشفته‌گی می‌رسیم. در حوزه‌ی خاص اندیشه‌ی سیاسی در غرب، گسست بنیادین از دین، با جنبش اومانیزم و نوزایش اروپا و در مناسباتی تنگاتنگ با ساختار سیاسی شهر- دولت‌های خودمختار ایتالیای شمالی انجام می‌پذیرد. در این جاست که با ماکیاول اندیشه‌ی سیاسی و تاریخ نگاری بر محور حوادث سیاسی و با توجه به ابعاد جغرافیایی، اجتماعی و نظامی آن‌ها بدون کمترین ارجاعی و استنادی به دین و تاریخ مقدس ابداع می‌شود. از سوی دیگر، با شهریار و به ویژه در گفتار در باره‌ی تیتلیو، ماکیاول برای نخستین بار «درک و دریافتی از سیاست، مستقل از اخلاق و دین ارائه می‌دهد. هدف «سیاست»، چون هنری مستقل، خودمختار و برآمده از تجربه‌ی تاریخی، این است که از همه‌ی وسایل کارآمد برای حفظ خود، در جنگل افراد، احزاب و کشورهای متخاصم، بهره جوید.» (۹) ماکیاول با قراردادن «مبارزه»، «اختلاف»، «تضاد»، «چندانی»، «آشفته‌گی» و «تنازع» در معنا و مفهوم «سیاست»، با چشم پوشیدن از «سیاست فرشتگان» بانی «نظریه سیاسی بدون خدا، مشیت الهی و مذهب می‌شود.» (۱۰)

با این حال نمایندگان نظری «نقد سیاست» یا در حقیقت «گسست از سیاست واقعاً موجود» در طول تاریخ اندیشه و عمل سیاسی اقلیتی کوچک را تشکیل داده و می‌دهند. آن چه که هم در زمان آن‌ها و هم در زمان ما امروز در باره‌ی «سیاست» اندیشیده، گفته، نوشته و عمل می‌شود، بیشتر و چشمگیرتر بر سر «کدام سیاست؟» (سیاست خیر در برابر سیاست شر) است تا نقد خود مفهوم و معنای «سیاست» آن گونه که تا کنون تبیین شده و به اجرا درآمده است. آن چه که تا کنون انجام پذیرفته نقد سیاست‌های عملی و جاری بوده است. اما آن چه که دل‌مشغولی چپ و سیاست رهایی خواه را باید تشکیل دهد، نقد آن بینشی است که از سیاست و سیاست ورزی چیزهایی چون قدرت، دولت، حکومت، یک، یگانگی، رهبری، سوژه‌ی راهبر و سوژه‌ی تحت رهبری... می‌فهمد. به عبارت دیگر هر آن چه که می‌توان بنیادهای اقتدارگرایی، سلطه‌گری و درک استعلایی Transcendental از امر سیاسی نامید.

بی تردید در این «نقد سیاست» مفاهیمی چون جمهوری یا دموکراسی جای می‌گیرند. اما این‌ها برای ما پیش از آن که بیان نوعی حکومت و نظام باشند ترجمان تصاحب عمومی، اشتراکی، مشارکتی و مستقیم اداره‌ی امور توسط خود مردم هستند، یعنی آن چه که خود مختاری، خودگردانی

و خود سازماندهی سیاسی در امر عمومی می‌نامیم. فرایند خودمختاری و خودگردانی سیاسی روندی است که طی آن شهروندان امر سیاست را به دست می‌گیرند. از قدرت و مرجعی فرای خود و خارج از خود پیروی نمی‌کنند. صاحب اختیار امور خود بوده و بر محور خود عمل می‌کنند. در این جا اختصاصی بودن حوزه ی سیاست و جدا شدن آن از جامعه - پدیداری که با مدرنیته تشدید و تثبیت می‌شود و بحران ژرف کنونی «سیاست» و کناره گیری مردم از آن را می‌آفریند - رو به احتضار می‌رود و به جای آن خودمختاری می‌نشیند. خودمختاری به مفهوم استقلال نسبت به دولت، دین، و هر قدرت برین، آسمانی یا زمینی (سکولار) است. به معنای خود گردانی و خود سازماندهی در ابداع راه ها و روش‌هایی که تغییرپذیر و نسخ پذیر اند. به این معناست که انسان‌های مجتمع، با حفظ چند گانگی و تضادهای خود، بدون پیروی از احکامی برین و برون از خود، در اداره ی امور خود به گونه ای مستقیم و بی‌واسطه، بدون نمایندگی از دیگران و یا نماینده کردن دیگری، در برابری و آزادی، مداخله و مشارکت می‌کنند. این همان چیزی است که ما دمکراسی مستقیم، مشارکتی یا شورایی در فرا روی از دمکراسی نمایندگی کنونی می‌نامیم.

#### ۴- «گسست از حزب واقعاً موجود»

دومین گسست، در حوزه ی اشکال نوین سازماندهی و خود سازماندهی، گسست از حزب سنتی بر اساس نگاه جنبشی به امر مقاومت و مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی است. مناسبت با جنبش اجتماعی، در درازای تاریخ چپ، یکی از میدان های مورد اختلاف و افتراق را تشکیل داده است. در کل، دو بینش در برابر هم قرار گرفته‌اند. یکی، آزادی‌خواهانه و استقلال طلبانه است که بر خودمختاری و استقلال «جنبش اجتماعی» تاکید می‌ورزد و دیگری آمرانه و اقتدارگراست و جنبش را زیر قیمومت عنصر آگاه در قالب حزب پیشرو قرار می‌دهد. در جنبش چپ (سوسیالیستی/ کمونیستی)، با وجود مقاومت مارکسیست‌های شورایی، همواره بینش مبتنی بر قیمومت حزب بر جنبش کارگری و اجتماعی، به ویژه در شکل لنینی - استالینی آن، چیره شده است. حزبی که قدرت را تصرف می‌کند و با اتکا به دستگاه دولتی - پلیسی جدید، دیکتاتوری نامحدود و دائمی حزب- دولت بر جامعه و کشور را برقرار می‌سازد.

در سال ۱۸۴۶، در آغاز شکل گیری آن چه که بعدها مارکسیسم نامیده شد (با این که خود مارکس گفته بود "من مارکسیست نیستم") و دو سال قبل از انتشار مانیفست حزب کمونیست، مارکس به منظور سازمان دادن «تبلیغات سوسیالیستی» و «ایجاد ارتباط میان سوسیالیست‌ها و



کمونیست‌ها» در چند کشور اروپای غربی، طرحی را برای تشکیل کمیته‌های مکاتباتی ارائه می‌دهد. با این هدف، در ۵ می همان سال، مارکس که با پرودُن آشنایی پیشین داشت و در پاریس با هم دیداری داشتند، طی نامه‌ای از او دعوت می‌کند که چون رابط سوسیالیست‌های فرانسوی با این کمیته‌ها همکاری کند. در پاسخ به او، پرودُن چنین می‌نویسد:

«آقای مارکس عزیز

...سعی کنیم با هم، اگر مایلید، قوانین جامعه را کشف کنیم، شیوه‌ی تحقق یافتن این قوانین و پیشرفت حاصل در این راه را جست و جو کنیم. اما شما را به خدا! پس از ویران کردن همه‌ی جزمیات و پیش-اندرانگاری‌ها (a prioriismes)، به نوبه‌ی خود در فکر القاء دگرگونی جدید به مردم نباشیم...

چون در رأس جنبش هستیم، خود را رهبر مذهب جدیدی نکنیم، حتا اگر این مذهب، مذهب منطق و یا مذهب خرد باشد. همه‌ی اعتراضات را پذیرا شویم و تشویق نماییم؛ همه‌ی اعمال دفع کننده و سری را محکوم کنیم؛ هیچ مسئله‌ای را پایان یافته تلقی نکنیم.» (۱۱)

می‌دانیم که پرودُن انقلابی نبود و در همین نامه نیز «عمل انقلابی» را نکوهش می‌کند: «ما نباید عمل انقلابی را چون ابزاری در خدمت رفرم اجتماعی به کار بریم. زیرا این به اصطلاح وسیله تنها فراخوانی خواهد شد به اعمال زور و خودکامگی». اما هشدار پیش‌گویانه‌ی او بی‌تردید شگفت‌انگیز است. در چند عبارت کوتاه ولی پر مغز، او مسئله‌ای را گوشزد می‌کند که سال‌ها بعد، به ویژه پس از مارکس و تا به امروز، در قالب بینش و سیستمی نظری و عملی، پارادایم بیشتر سازمان‌های به اصطلاح مارکسیستی جهان و جریان‌های چپ می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که آن چه پرودُن در این جا طرح می‌کند، سرنوشت چپ را رقم می‌زند. یعنی همانا رابطه‌ی تاریخی و هم‌چنان معمایی تئوری‌های ما با پراتیک اجتماعی. رابطه‌ی میان مبارزه‌ی جاری و گام به گام از یکسو و آرمان‌ها و اوتوپی‌های ما از سوی دیگر. رابطه‌ی میان ایده‌ی تغییر وضع موجود از یکسو و سرپیچی واقعیت‌های عینی از سوی دیگر، رابطه‌ی میان عنصر آگاه و توده، حزب و مردم، مارکس، البته غیر مستقیم، در مانیفست کمونیست و در بیانیه بین‌الملل اول با طرح شعار «رهایی زحمتکشان امر خود زحمتکشان است»، پاسخی به انتقاد پرودُن می‌دهد. جالب این جاست که پاسخ او، با وجود ناروشنی‌ها و ابهاماتی که دارد، تا حدودی نزدیک به نگرانی و مسأله‌انگیز فیلسوف آنارشیست است.

کمونیست ها، به باور مارکس در هنگام نگارش مانیفست، حزب جداگانه‌ای را تشکیل نمی‌دهند، بلکه «بخش» جدا ناپذیری از «احزاب کارگری» موجود یا جنبش پرولتارهای ملل گوناگون هستند. فرق آنها چون «با عزم ترین بخش احزاب کارگری» با توده پرولتاریا تنها در این است که «از طرفی کمونیست‌ها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتارها را صرف نظر از منافع ملی شان، در مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند و از سوی دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی می‌کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند... نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست... این نظریات تنها عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد.» (۱۲)

از این جا می‌خواهم دو بینش هم سنخ نسبت به مسائل سازماندهی، راه‌کاری و برنامه‌ای در جنبش چپ سنتی را مورد اشاره قرار دهم و در مقابل آن دو و در گسست از آن دو، بینش چپ رهایی‌خواه را مطرح کنم. می‌دانیم که در سیستم سرمایه‌داری، طرح‌ها و برنامه‌ها به طور عمده به وسیله‌ی گروه‌هایی از تحصیل‌کردگان بالای اجتماعی، متخصصان، کارشناسان امور اقتصادی و سیاسی، روشنفکران، سخنوران و سازندگان «افکار عمومی»، کارمندان و کارمندان احزاب سیاسی... در کمیته‌های دولتی، کمیسیون‌های مجلس و گروه‌های کاری باز یا در بسته و در دیگر نهادها و مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی و در بهترین حالت با نظرسنجی از مردم و گرفتن رأی آنها در انتخاباتی آزاد انجام می‌پذیرند. از سوی دیگر، بینشی در چپ سوسیالیستی شکل می‌گیرد که کائوتسکی مبتکر و لنین مبلغ آن در آستانه قرن بیستم می‌شوند. در این جا نظریات سوسیالیست‌ها «علم سوسیالیسم» توصیف می‌شود. علمی که از مبارزه طبقاتی، علوم و اقتصاد برخاسته و با حرکت محتوم تاریخ انطباق پیدا می‌کند. در این بینش نیز همواره افرادی محدود ولی این بار سوسیالیست، توانایی و صلاحیت کسب «علم راهنما» و تبلیغ آن را دارند، با این تفاوت که در این جا حتا به آرای آزاد عمومی برای کسب مشروعیت و حمایت مردمی رجوع نمی‌شود.

اما در برابر این دو بینش نسبت به مسئله‌ی شناخت و تبیین راه‌حل‌ها و پروژه‌های سیاسی- اجتماعی که هر دو از یک سرچشمه‌ی فلسفی واحد تغذیه می‌کنند و ریشه‌ی آنها را باید به ایده‌ی فیلسوف- پادشاهی افلاطون نسبت داد، ما بینش دیگری را قرار می‌دهیم:

قابلیت‌ها و توانایی‌های جنبش‌های اجتماعی در کسب شناخت و دست‌یابی به ایده‌ها، نظریه‌ها و طرح‌هایی به طور نسبی صحیح‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت. «واقعیت» نه به معنای آن‌چه که واقعاً هست، امکان‌پذیر می‌نماید و یا آن‌چه که به یقین به باور ما باید انجام پذیرد، بلکه به معنای آنیست که ناممکن به نظر می‌رسد ولی می‌تواند رخ دهد و حداقل بر سر آن «شرط‌بندی» بتوان کرد. این قابلیت‌ها و توانایی‌ها نیز از آن‌جا ناشی می‌شوند که جنبش اجتماعی نمونه‌ی عالی فضای آزاد، دمکراتیک و پرچالش تبادل و تقابل نظری است که در میدان آن مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مرادده‌ی فکری و برنامه‌ای آمیزش می‌یابند و خود شهروندان و فعالان اجتماعی در این فرایند نقش عاملان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی، مستقیم، بدون میانجی و نمایندگی را ایفا می‌کنند.

ایده‌ها، نظریه‌ها و برنامه‌هایی که در فضای جنبش‌های اجتماعی-انجمنی ساخته و پرداخته می‌شوند از دو ویژگی ممتاز و متمایز نسبت به «حقایقی» که در خارج از این فضا «کشف» می‌شوند، برخوردارند. اول اینکه چون به وسیله‌ی خود عاملان مستقیم اجتماعی خلق شده‌اند، خود اینان هستند که آگاهانه و داوطلبانه مجریان مصمم آن ایده‌ها می‌شوند و آن‌ها را به یک نیروی مادی اجتماعی مبدل می‌سازند. دوم این که این نظریه‌ها چون در فضای تبادل و تقابل آزاد اندیشه، در فضای عمل دگرسازانه و هدفمند توأم با نقد و نفی و ساختار شکنی انجام می‌پذیرند، فراهم و تدوین می‌شوند، پس بنا بر این احکام متعالی و مطلق نیستند، "علم برین" نیستند، نظام‌های جزمی، جاودانی و غیر قابل تغییر نیستند، بلکه رهنمون‌هایی می‌باشند تکامل‌پذیر، اصلاح‌پذیر و حتا فسخ‌پذیر.

امروزه با نقد شکل‌ها و شیوه‌های کهنه‌ی فعالیت سیاسی و سازمانی، «جنبش‌های اجتماعی» نوینی در همه جا در سراسر گیتی، از جمله در ایران سر بلند کرده و می‌کنند که البته در برابر چالش‌های جدیدی نیز قرار می‌گیرند. اشکال تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده‌ی بیستم در شکل حزبی عمل می‌کردند و تا حدودی نیز کارایی داشتند، امروزه دیگر کمتر کسی را مجذوب خود می‌کنند، به حرکت و مبارزه درمی‌آورند، سازمان می‌دهند. مسئله‌ی سازماندهی و اشکال دیگر، نوین و ناشناخته‌ی آن که دوباره باید از نو و از سر خلق شوند، مسئله مرکزی جنبش‌چپ باقی مانده است. شاخص مشترک و امروزی جنبش‌های اجتماعی کنونی در همه جا - چه در غرب و چه در جوامعی چون جامعه‌ی ایران و غیره - نافی شکل‌های تاکنونی و سنتی فعالیت سیاسی

«حزبی» هستند. هر گونه انحصارطلبی را طرد و مشارکت مستقیم همه‌ی علاقه‌مندان را تشویق می‌کنند. این جنبش‌ها تمایل به شکل‌های خودگردان سازماندهی دارند که مشخصه‌ی آن‌ها، ایجاد ساز و برگ تشکیلاتی از نوع دیگری است. تشکیلاتی که به افراد اجازه دهد نقش خود را به منزله‌ی کنشگران، دخالت‌گران فعال ایفا کنند و انحصارطلبی و قدرت‌طلبی احزاب سیاسی که تنها برای خود حق مداخله در سیاست قائلند را به زیر سؤال برند.

امروزه در خلق ایده‌ها، طرح‌ها و راه‌کارها، جنبش‌های اجتماعی-سیاسی بیش از پیش فعال می‌شوند؛ جنبش‌هایی چون جنبش‌های زنان و فمینیستی، جنبش‌های سیاسی و مدنی، جنبش‌های سیاسی دفاع از محیط زیست (اکولوژیست) و جنبش‌های اجتماعی-سیاسی برای ساختن جهانی‌دگر... چپ‌های رهایی‌خواه در درون این جنبش‌ها مبلغ برنامه‌ها، راه‌کارها و اهدافی می‌شوند که این جنبش‌ها خود تبیین، تدوین و مطرح می‌کنند. در این میان، چپ‌های رهایی‌خواه می‌بایست در راستای آن اصل طرح شده توسط مارکس در مانیفست بی‌اندیشند و قدم بردارند یعنی این که خود را «حزبی خاص» جدا و منفک از جنبش‌های اجتماعی نشمارند. آن‌ها همواره باید کوشش کنند (این که چقدر در این راه موفق شوند بحث دیگری است) در این جنبش‌ها شرکت و مشارکت کنند، در درون آنها مدافعین مصالح عمومی این جنبش‌ها به سوی امر رهاش باشند و از طریق این فعالیت‌های جنبشی و آزمون‌های به دست آمده توسط آن‌ها، اشکال نوین سازماندهی و کار جمعی (کلکتیف)، دموکراتیک و مشارکتی را خلق کنند.

چپِ دیگر، به دیده‌ی نگارنده، با درس‌گیری از شکل‌های سنتی سازماندهی حزبی، می‌بایست در پی خلق شکل‌های نویی از مناسبات در میدان سازماندهی و تشکیلاتی خود باشد. مناسباتی مبتنی بر دموکراسی گسترده درونی. بر شفافیت در همه‌ی سطوح کاری. بر مشارکت آزادانه‌ی مشارکت‌کنندگان. بر شیوه و روش خودگردانی. بر گردش و تناوب مسئولیت‌ها در همه‌ی نهادها و در همه‌ی سطوح. بر امکان آزادانه‌ی دخالت‌گری و انتقاد و کنترل از سوی مشارکت‌کنندگان در همه‌ی سطوح و بر همه‌ی امور. بر آزادی تشکیل گرایش‌های نظری و برخورداری این گرایش‌ها از همه‌ی حقوق چون اظهار نظر آزادانه درونی و بیرونی و امکان مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها...

از سوی دیگر، چپِ رهایی‌خواه امروز در همه جا و از جمله در ایران تنها می‌تواند اپوزیسیونی باشد. به این معنا که در پی تصرف قدرت و ولت نباشد. در خارج از سیستم چون نیرویی معترض و مخالف عمل

کند. چپ سنتی همواره برای تصرف قدرت و حکومت کردن مبارزه کرده و می‌کند. این گونه چپ در عین حال همواره نیز نشان داده است که در زمانی که به قدرت می‌رسد، در برابر الزامات پاسداری از دولت و قدرت ناگزیر دست به سرکوب و سلطه می‌زند. چپ رهایی‌خواه اما، می‌بایست بر فاصله گرفتن از قدرت، دولت و تصرف آن تاکید ورزد. تعریف کلاسیک چپ سوسیالیستی/ کمونیستی از «سیاست»، از مارکس (البته نه در همه نظرات او) تا امروز همواره این بوده است که امر قدرت و دولت و تصرف آن جوهر سیاست را تشکیل می‌دهد. از این نگاه، «سیاست» یعنی دولت‌گرایی. چنین درکی از «سیاست»، از چپ تا راست، همواره غالب و همگانی بوده و هم چنان می‌باشد. یکی از چالش‌های مهم امروزی در برابر چپ رهایی‌خواه این است که در تعریف فوق تجدید نظری اساسی کند. ایده‌ی سیاست بدون تصرف قدرت را مطرح سازد. به یکی از بنیادهای فکری کمونیستی که مارکسیسم سویتیک زیر پا نهاد باز گردد. این که «سیاست»، اداره و مدیریت امر دولت و قدرت نیست بلکه مداخله و مشارکت مستقیم و بی واسطه‌ی مردمان بسیارگونه در امور است. دموکراسی مشارکتی و مستقیم یا شورایی را ما در نهایت امر به این معنا می‌فهمیم و تبلیغ می‌کنیم. با این حال اما امروزه، این پروبلماتیک اساسی که چگونه می‌توان جوامع و جهان را به گونه‌ی ریشه‌ای تغییر داد بدون تصرف قدرت و دولت، بغرنجی بدون پاسخ باقی مانده است.

## ۵- «گست از سرمایه داری واقعاً موجود»

سومین گست، گست از مناسبات سرمایه‌داری است که امروزه سلطه خود را در سراسر گیتی حاکم کرده است. گستی که در نهایت به معنای الغای مالکیت خصوصی و برقراری مالکیت جمعی، احتضار دولت جدا و حاکم بر مردم و مبارزه برای برابری است. این گست آن چیزی است که امروزه، مقدم بر هر چیز، تنها می‌تواند برآمد نقد و نفی نظریه و عمل «سوسیالیسم واقعاً موجود» در سده‌ی بیستم یعنی سرمایه‌داری دولتی از یکسو و سوسیال دموکراسی اداره کننده سیستم سرمایه از سوی دیگر باشد. در واقعیت کنونی جامعه‌ی ما در ایران، شرایط فرایند چنین گستی تنها نی‌تواند با گذر از جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری ای دموکراتیک بر مبنای جدایی دولت و دین میسر شود.

امروزه در ایران، با جهانی شدن سرمایه‌داری، دو مبارزه اساسی یعنی ضد استبدادی برای دموکراسی و ضد سرمایه‌داری برای رهایی را نمی‌توان چون گذشته از هم جدا کرد. دیوار چینی عبور ناپذیر بین آن‌ها برقرار کرد. به دو فاز تاریخی مستقل از هم تحویل داد.

برعکس، آن‌ها را به گونه‌ای می‌بایست با هم تلفیق کرد. نظام حاکم بر ایران امروز برآیندی از تداخل سه مناسبات درهم آمیخته است: مناسبات مسلم سرمایه داری، مناسبات تئوکراتیک (دین سالاری) و مناسبات ناشی از قدرقدرتی دولتی مستبد، متمرکز و متکی بر رانت نفتی. این خصوصیات دو امر مبارزه ضد استبدادی و مبارزه ضد سرمایه داری را در هم می‌آمیزند، با این‌که هر دو آن‌ها دارای ویژگی‌های خود می‌باشند که از نظر نمی‌توانند و نباید دور بمانند.

اما گسست از سرمایه داری به چه معناست؟ ما برای برای کدام سوسیالیسم مبارزه می‌کنیم؟ این است پرسشی اساسی که امروزه پس‌لر شکست سوسیالیسم سویتیک و سوسیال دموکراسی به صورتی حاد و بحرانی مطرح است.

یکی از واژه‌های رایج در ادبیات مارکسیستی که خصلت مفهومی‌اش برای ما امروز مورد تامل باید قرار گیرد، همین «سوسیالیسم» چون سیستم، نظام و دولت است. تا کنون «سوسیالیسم» چون مفهومی بدیهی برای همه‌ی چپ‌های مارکسیست چون ما جلوه می‌کرده است، در حالی که خودِ مارکس هر گاه که پیش آمده از کمونیسم، کمونیست‌ها، جامعه‌ی کمونیستی سخن رانده است. به ویژه در رساله‌ی خطاب به سوسیال‌دموکرات‌های آلمان که به «نقد برنامه‌ی گوتا» معروف است.

در سال ۱۸۷۵ در شهر گوتای آلمان، حزب لاسالی‌ها و سوسیال دموکرات‌ها در کنگره‌ای با هم وحدت می‌کنند و برنامه‌ی مشترک تدوین می‌کنند. در نقد آن، مارکس برای نخستین بار و در خطوط کلی از برخی شاخص‌های جامعه‌ی پسا سرمایه داری صحبت می‌کند. اما شناخت واقعی و کامل آن را به روند رشد آگاهی و علم در آینده می‌سپارد. او در آن جا از جامعه‌ی کمونیستی سخن می‌راند و نه سوسیالیستی. او در جامعه‌ی کمونیستی از دو مرحله (فاز)، یکی اولیه و دیگری بالاتر نام می‌برد. او می‌گوید که در مرحله‌ی اولیه جامعه‌ی کمونیستی (که باز هم نام سوسیالیستی بر آن نمی‌گذارد) برخی مناسبات و حقوق بورژوازی (از جمله به هر کس به اندازه‌ی کارش) هم چنان باقی می‌مانند. زیرا جامعه تازه از دردهای طولانی زایمان از دل جامعه‌ی سرمایه داری بیرون آمده است و تا مدتی ادامه‌ی میراث جامعه‌ی کهن در جامعه‌ی نوین اجتناب ناپذیر است. اما در مورد فاز بالایی جامعه کمونیستی، مارکس کلیاتی را چنین عنوان می‌کند: «تنها در مرحله‌ی بالاتر جامعه کمونیستی، یعنی پس از این که تبعیت اسارت‌بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد، هنگامی که تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بر بندد، هنگامی که کار از وسیله‌ی معاش به یک نیاز برای

زندگی مبدل شود و سرانجام هنگامی که نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبه ی افراد جامعه افزایش یابد، تنها در آن زمان است که جامعه می‌تواند بر پرچم خود بنویسد: از هر کس بر حسب توانایی‌اش، به هر کس بر حسب نیازش».

بدین ترتیب، نزد مارکس، چیزی به نام «سوسیالیسم» چون نظام، مناسبات یا دولت وجود ندارد. مارکس تنها از کمونیسم سخن می‌راند. او در توضیح فرایند آن، یعنی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، از فاز اولیه ای که بعدها «سوسیالیسم» خواندند، نشان‌هایی بسیار کلی به دست می‌دهد. از این روست که نخستین بیانیه‌ی مهم سیاسی مارکسی، مانیفست کمونیست است که موضوع اصلی اش اعلام موجودیت کمونیست‌ها در برابر سوسیالیست‌های آن زمان است.

پس از مارکس است که احکامی چون نظام یا دولت سوسیالیستی توسط سوسیال دموکرات‌های اروپایی و سپس و به ویژه در روسیه توسط بلشویک‌ها به صورت دکترین در می‌آیند. سوسیالیسمی دولتی که مارکس، از جمله در نقد برنامه‌ی گوتا، خود را از آن به طور قاطع جدا می‌کند. می‌دانیم که در روسیه از همان سال ۱۹۱۷ با تغییر ماهیت یافتن شوراهای کارگری و محلی یعنی تبدیل شدن آن‌ها به اهرم‌های دستگاه جدید و فرمانبردار از رهبری احزاب و به ویژه از حزب بلشویک، امر «سوسیالیسم» منحرف می‌شود و به سیستمی در می‌آید مبتنی بر مالکیت و اقتصاد دولتی، دیکتاتوری حزبی، انقیاد کارگران و زحمتکشان، شکل‌گیری طبقه‌ی جدید بوروکراتیک، فعال مایشایی دولت، حزب، پلیس مخفی و بوروکراسی، سیادت طلبی جهانی و غیره.

مارکس در عین حال پس از کمون پاریس از دیکتاتوری پرولتاریا نام می‌برد و جایگاه اصلی و مهمی به این مفهوم در دستگاه نظری‌اش می‌دهد. او در همان نقد برنامه‌ی گوتا می‌نویسد: «میان جامعه‌ی سرمایه‌داری و جامعه‌ی کمونیستی دوره‌ی تغییر انقلابی اولی به دومی قرار دارد و در انطباق با آن دوره‌ی گذار سیاسی که در آن دولت چیزی نخواهد بود جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا». همین ایده را در مکاتبه‌ی معروف‌اش با ویدمایر (Weydemayer) به روشنی بیان می‌کند:

«اکنون، در آن چه به من مربوط می‌شود، نه امتیاز کشف وجود طبقات در جامعه‌ی مدرن و نه امتیاز کشف مبارزه‌ی طبقاتی به من تعلق دارند. بسی پیش از من مورخان بورژوا به تشریح مبارزه‌ی طبقات و اقتصاد دانان بورژوا به تشریح اقتصادی این مبارزات پرداخته‌اند. چیز جدیدی که من طرح کرده‌ام عبارت است: ۱- اثبات این که وجود طبقات با مراحل تاریخی معینی از رشد تولید مرتبط است. ۲- این که

مبارزه‌ی طبقات به طور ضروری به دیکتاتوری پرولتاریا می‌انجامد، ۳-  
این که خود این دیکتاتوری نیز چیزی نیست جز گذار به سوی الغای  
همه‌ی طبقات و انتقال به جامعه‌ی بدون طبقه.» (۱۳)

مارکس و انگلس با این که در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا نیز چون  
تعریف کمونیسم در کلیات باقی می‌مانند و شناخت پدیدار را به زمان  
برآمدنش در آینده موکول می‌کنند، اما به اندازه‌ی کافی توضیحاتی  
می‌دهند که بتوان اختلاف دریافت آن‌ها از این مقوله را با آن چه که  
بعدها تحت نام‌های دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری کارگران و  
دهقانان، دیکتاتوری تمام خلقی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق،  
دموکراسی‌های خلقی و غیره در روسیه، چین، اروپای شرقی و جاهای  
دیگر مستقر و حاکم می‌شوند، تشخیص داد. آن چه که می‌توان از درک  
آن‌ها تفهیم کرد این است که دیکتاتوری پرولتاریا نزد آن‌ها «نا -  
دولت» برخاسته از انقلاب ضد سرمایه‌داری است. پدیداری گذرا، موقت و  
پیش‌رونده به سوی تقلیل و نفی خود است. در این جا دولت به معنای  
اخص آن در نظام‌های کنونی وجود ندارد. بوروکراسی و ارتش از بین  
می‌روند و مردم زحمتکش متشکل به صورت کمونی، خود، اداره‌کننده‌ی  
امور، مناسبات و نظم اجتماعی خود می‌شوند. روزی از انگلس می‌پرسند  
که این دیکتاتوری پرولتاریای شما چیست؟ او در پاسخ می‌گوید:  
«می‌گویید دیکتاتوری پرولتاریا چیست؟ نگاه کنید به کمون پاریس!».

به راستی دیکتاتوری پرولتاریا فرمولی است که مارکس و انگلس در  
فرایند دو ماهه‌ی کمون پاریس کشف می‌کنند (گو این که در انقلاب‌های  
قبلی فرانسه در سده‌ی نوزدهم و به ویژه در انقلاب ۱۸۴۸ این واژه به  
گونه‌ای از سوی انقلابیون فرانسوی چون اگوست بلانگی مطرح شده بود).  
به هر رو، از نگاه مارکس، دیکتاتوری پرولتاریا نام دیگر دوره‌ی  
گذار به سوی القا و محو دولت است. دیکتاتوری پرولتاریا نا - دولتی  
است استثنایی به سوی نفی خود و برقراری کمونیسم. اما در این جا  
نیز آن چه که بعدها در روسیه نظریه پردازی و عملی می‌شود چیز به  
طور کامل دیگری است. همان طور که گفتیم، و این را همواره باید  
یادآوری کرد، اولین اقدام بلشویک‌ها در همان سال اول انقلاب خلع ید  
از شوراهای کارگری، دهقانی و محلی به نفع دستگاه حزب بلشویک بود.  
دستگاهی پلیسی و توتالیتار به نام دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان  
سوسیالیسم در یک کشور ایجاد و مستولی می‌شود. دولت، بوروکراسی،  
ارتش، پلیس مخفی، حزب واحد و ایدئولوژی حزبی سلطه‌ای بلامنازع بر  
زحمتکشان و مردم را بازتولید و جاودانه می‌کنند. چیزی که در این  
جا خبری از آن نیست راه‌روی به سوی محو دولت، طبقات و مشارکت آزاد



زحمتکشان در اداره‌ی امور خود است.

با این همه، حتی اگر بازگردیم به تعریف مارکسی از دیکتاتوری پرولتاریا چون دوره‌ی موقت انتقال به کمونیسم یعنی گذار به احتضار دولت و خود-مدیریت مشارکتی تولیدکنندگان آزاد و مجتمع (تعریفی که در مانیفست آمده است)، امروز دیگر نمیتوانیم این واژه و مفهوم را به کار ببریم. حتی با شرط و احتیاطهای لازم. علت آن را باید در تحولاتی دید که در جامعه‌ی سرمایه‌داری به طور بازگشت ناپذیری رخ داده‌اند و این که در گذار به کمونیسم چون فرضیه یا گذار به آن چه که تحت عنوان رهایی نام می‌بریم، دیگر نمیتوان تنها از یک عامل سوبژکتیو یا یک سوژه‌ی واحد و تعیین‌کننده با رسالتی تاریخی و مهدوی (مسیحایی) - چون پرولتاریا - سخن گفت.

می‌دانیم که مارکسیسم، در برداشتی کلاسیک، گذر از سرمایه‌داری را بر پایه‌ی دو عامل عینی و ذهنی توضیح داده است. عامل عینی (ابژکتیو)، اجتماعی شدن روز افزون نیروهای مولده است که با تملک خصوصی آنها در تضادی آشفتنی‌ناپذیر قرار می‌گیرند. اما این گذار متضمن یک عامل ذهنی (سوبژکتیو) یا یک سوژه نیز هست و آن، طبقه‌ی کارگری است که در سایه‌ی صنعت مدرن به وجود می‌آید، به انبوه عظیم، مجتمع و متمرکز تبدیل می‌شود، با تکنیک و اسلوب پیشرفته‌ی اداره‌ی تولید سر و کار پیدا می‌کند، در بخش‌های کلیدی اقتصادی که بیش از پیش از پیش مجتمع و متمرکز شده و چرخ‌های جامعه را به حرکت در می‌آورند، اشتغال می‌ورزد و سرانجام در روند مبارزه‌ی طبقاتی به وضعیت و موقعیت خود در جامعه و رابطه‌اش با سرمایه آگاه می‌شود، خود را متشکل کرده، روح مشارکت، همکاری، اتحاد و همچنین کاردانی و سازماندهی اجتماعی را نیز فرا می‌گیرد.

این طبقه، آزاد از هر گونه مالکیتی جز نیروی جسمانی خویش، برای زنده ماندن ناگزیر باید نیروی کار خود را هم چون کالایی به معرض فروش گذارد. او به انقیاد صاحب سرمایه درمی‌آید. از این رو آزادی کارگر و به طور کلی انسان‌ها به معنای در اختیار داشتن خویشتن خود در گروهی لغو مالکیت خصوصی و آن مناسباتی است که به کالایی شدن نیروی کار انسان و فراورده‌هایش می‌انجامد و در گروهی جان‌نشین شدن این مناسبات با مناسبات دیگری است که بر تصاحب اجتماعی نیروهای مولده توسط تولیدکنندگان آزاد در مشارکت با یکدیگر مبتنی باشد. بنا بر چنین وضعیت و موقعیت طبقاتی است که رسالت تاریخی نفی سرمایه‌داری و نیل به کمونیسم بر دوش این نیروی عظیم اجتماعی یا طبقه‌ی کارگر سنگینی می‌کند که بیش از هر طبقه‌ی دیگر در این امر

ذی‌نفع است و تنها در اوست که توانایی عینی و ذهنی پیش‌برد چنین مبارزه‌ای فراهم می‌شود.

امروزه بسیاری از اجزای عینیت فوق - صرف نظر از این که خود این عینیت نیز تا چه اندازه حتا در زمان مارکس<sup>۱</sup> یعنی در سده‌ی نوزدهم واقعیت داشته است - زیر پرسش<sup>۲</sup> رفته‌اند.

گرایش<sup>۳</sup> به سوی تمرکز و تجمع روزافزون سرمایه (ثابت)، از نیمه‌ی دوم سده‌ی بیست به این سو، سیری معکوس<sup>۴</sup> طی کرده است. روند عمومی در این سال‌ها با توجه به امکانات جدید تکنولوژیکی و نقش<sup>۵</sup> دولت... به سمت ایجاد واحدهای متوسط و کوچک در بخش<sup>۶</sup> تولید، توزیع و به ویژه خدمات بوده است. گرایشی که در کشورهای توسعه نیافته‌ی جهان سوم نیز مشاهده می‌شود.

در این دوران، ما با روند مهم دیگری نیز مواجه‌ایم. طبقه‌ی کارگر جمعی، صنعتی و مولد یا به عبارت دیگر پرولتاریای کلاسیک که در مرکز بینش<sup>۷</sup> فرجام‌گرایانه‌ی مارکسیستی قرار داشته است و مارکس در مانیفست از آن چون «جنبش اکثریتی عظیم به نفع اکثریتی عظیم» نام می‌برد، طبقه‌ای که حتا تا نیمه‌ی سده بیستم بر رسته و نیرویش<sup>۸</sup> افزوده می‌شد، امروز نه تنها رو به تقلیل می‌رود بلکه از انسجام، اتحاد، خودآگاهی و خود-سازماندهی طبقاتی‌اش<sup>۹</sup> نیز کاسته می‌شود. در مقیاس<sup>۱۰</sup> جهانی اما، با رشد صنعتی شدن کشورهای جهان سوم سابق، بر تعداد کارگران به طور مطلق افزوده شده است، ولی در این جا نیز با احتساب رشد جمعیت جهانی، این کمیت به طور نسبی در حال کاهش<sup>۱۱</sup> است.

در یک ترازبندی عمومی از تحول دنیای کار در کشورهای مختلف سرمایه‌داری، با استفاده از سرشماری‌ها و داده‌های جامعه‌شناختی در دو دهه‌ی اخیر، دگرش<sup>۱۲</sup>‌های اجتماعی زیر را که چه بسا غیر قابل بازگشت هستند، می‌توان تشخیص<sup>۱۳</sup> داد:

۱- افول کارگران صنعتی و به طور کلی کاهش<sup>۱۴</sup> کمی پرولتاریا به نفع رشد خرده‌بورژازی جدید و اقشار متوسط.

۲- رشد تمایزها و جدایش<sup>۱۵</sup>‌ها در درون پرولتاریا و در قشرهای وسیع گسسته از کار و تولید و یا مشغول در کارهای موقت و ناپایدار که همبستگی و تعاون میان آن‌ها را از هم می‌پاشد و خودآگاهی طبقاتی را تضعیف می‌کند.

۳- وضعیت فوق، بیش<sup>۱۶</sup> از آن که تصادفی یا گذرا باشد، ترجمان تغییر

و تحولات ساختاری و اجتماعی در عرصه‌ی مبارزه با سرمایه‌داری است. به این معنا که تضاد میان کار و سرمایه، موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی می‌ماند، اما جایگاه انحصاری سابق خود را که از سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست احراز می‌کرد، از دست می‌دهد. تضاد میان کار و سرمایه در محیط تولید دیگر تنها عامل کسب خودآگاهی ضد سرمایه‌داری و تنها محرکه‌ی تغییر و تحولات و ایجاد جنبش‌های ضد سرمایه‌داری نخواهد بود، اگر چه اهمیت خود را همواره به مثابه‌ی بخشی مهم و قابل توجه از این جنبش حفظ خواهد کرد.

در این راستا، پرسشی در دنیای امروز سرمایه‌داری مطرح است که تونی نِگری به درستی آنرا فرموله می‌کند:

«پرسش پارادوکسالی که ما باید به آن پاسخ دهیم چنین است: آیا طبقه‌ی کارگر هنوز وجود دارد؟ یک طبقه‌ی کارگر به مثابه سوژه مرکزی نقد سرمایه‌داری؟ نه چون موضوع جامعه‌شناسی بلکه چون سوژه‌ی سیاسی؟ باید در عین حال پاسخ داد که چه معنای سیاسی دارند دگرگونی‌هایی که در کار و در وضعیت زحمتکشان به وجود آمده است، از صنعت گرفته تا بخش خدمات، از کار مزدوری تا کار مستقل، از کار مادی تا کار فکری، از امنیت شغلی تا بی‌ثباتی شغلی، از امتناع از کار تا کمبود کار؟ معنای تئوریک همه‌ی این‌ها چیست؟». و نِگری خود به گونه‌ای پاسخ می‌دهد: «با استفاده از اصطلاحی که مارکس به کار می‌برد، می‌گوییم سرمایه تمام جامعه در کلیت‌اش را در چنبره‌ی خود می‌گیرد. (واژه فرانسوی *subsumé* که به معنای در خود ادغام کردن نیز هست) (تاکید از من است) (۱۴).

این سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه بر کلیت جامعه در همه‌ی ابعاد زندگی خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... و نه فقط بر طبقه‌ی کارگر صنعتی و نه فقط در مکان تولید بلکه بر مردمان بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون، می‌تواند شرایط خودآگاهی و مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری در میان قشرهای وسیع اجتماعی را به وجود آورد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خود-سازماندهی اجتماعی محصول مبارزاتی می‌گردند که در بستر آن‌ها راه‌کارها و پروژه‌های نفی ارزش‌های حاکم مطرح می‌شوند. به عبارت دیگر نفی ارزش‌های سرمایه‌دارانه‌ای که به طور اساسی مبتنی بر اولویت قرار دادن معیار سود و ارزش (مبادله) و قوانین بازار بر انسان و هستی او است. در این مبارزات، قشرهای مختلفی (و نه تنها کارگران) در جبهه‌هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظم و ارزش‌های سرمایه‌داری درافتاده و درگیر

می‌شوند: در عرصه‌ی برابری به طور کلی چون برابری جنسیتی، برابری ملیتی...، در جبهه‌ی آموزش و تدریس، مسکن و محیط زندگی، در عرصه‌ی فرهنگ و هنر، در جبهه‌ی رسانه‌های گروهی، ارتباطات و اطلاعات، در حیطه‌ی حقوق بشر، آزادی‌ها و دموکراسی شهروندی، در جبهه‌ی قضایی، در عرصه‌ی زیست محیطی، در سیاست‌های کلان ملی و کشوری و سرانجام در زمینه‌ی اتحاد و همبستگی بین‌المللی و بدیل جهانی شدن غیر سرمایه‌دارانه ... در تمامی این میدان‌ها و جبهه‌ها است که مردمان و از جمله زحمتکشان، حقوق‌بگیران که تحت ستم و انقیاد نظام سرمایه‌داری قرار دارند با وارد شدن در میدان دخالت‌گری اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خود-مدیریتی... قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را در چاره‌جویی برای آرایه‌ی راه کارهای ضد سرمایه‌دارانه به سوی رهایی خود به آزمایش می‌گذارند.

## ۶- سخن آخر

این گفتار تلاسی بود در تعریف چپ‌رهایی خواه بر اساس نظریه‌ی سه گسست از «سیاست واقعا موجود»، «ت حزب واقعا موجود» و «سرمایه داری واقعا موجود».

مبارزه برای شکل‌گیری چپ‌رهایی خواه در ایران و جهان، تلاشی است که باید هم نظری و هم عملی باشد. یعنی همراه با مداخله‌گری در مبارزات سیاسی و اجتماعی روزمره صورت گیرد، ما هم به رویکردی فلسفی نیاز داریم و هم به آزمودن شکل‌ها و شیوه‌های جدید مبارزه در ویژگی‌هایش، رخدادهای جنبش‌های اجتماعی برای تغییرات بنیادین در جهت‌رهایی انسان‌ها و به دور از قدرت‌طلبی و دولت‌گرایی، میدان و مکان اصلی مبارزه‌ی ما را تشکیل می‌دهند. چنین است روندی که در جهت برآمدنش می‌بایست تلاش و پیکار کرد. این تلاش و پیکار، مقاومت و مبارزه برای رهایی از سلطه‌ی قدرت‌های زمینی و آسمانی است و نه برای جا به جا کردن سلطه‌ای توسط سلطه‌ای دیگر.

آن چه که در این نوشتار طرح کردیم نظرات شخصی نبودند که اختراع یا ابداع کرده باشیم. با این که نگارنده از دیر باز، حداقل از دوران مهاجرت دوم، به آن‌ها، همواره اما با حفظ رویکردی انتقادی، روی آورده است. کوشندگان بسیاری در جهان، در این راه اندیشیده و می‌اندیشند. عمل کرده و می‌کنند. نام برخی از آن‌ها در این گفتار آورده شده است. با این که اینان در اقلیتی کوچک هستند اما به راه یابی مسیرهای جنگلی خود با پشتکار و امید ادامه می‌دهند. این نظرات، در شرایط تاریخی کنونی، یعنی در دوران سلطه‌ی سرمایه‌داری جهانی، سلطه‌ی سیاست واقعا موجود، سلطه‌ی حزب واقعا موجود و تمکین

اکثریت مردم به آن ها، البته چون صدایی در شب می مانند. اما صدایی که دعوت به مبارزه و مقاومت، جسارت و شرطبندی می کند. برای تدارک نظری و عملی سپیده دم رهایش انسان ها. برای ممکن ساختن ناممکن.

در این شب رهایی خواهی، ما نمی ترسیم. ما بسیاریم. ما با همیم.

نوامبر ۲۰۱۳ - آبان ۱۳۹۲

cvassigh@wanadoo.fr

---

پا نویسیها

\* آندره گرز André Gorz در ۱۹۹۷، *Msières du présent, Richesse du possible*

(۱) هایدگر، درآمدی بر متافیزیک، ترجمه سیاوش جمادی، با تغییراتی از من و در تطبیق با متن فرانسوی Gibert

Kahn

(۲) ژاک رانسیر: ۳۷ P. *La Méésentente – Politique et philosophie – Jacques Rancière – Galilée*

(۳) ماتریالیسم تصادفی: *Matérialisme aléatoire*.

(۴) پیشامد: *Contigence*

(۵) از جمله کتاب بدیو زیر عنوان: آیا می توان سیاست را اندیشید؟

۱۹۸۵ - *Peut-on penser la politique ? – Editions du seuil*

(۶) مجموعه مقالات ها نا آرنت در باره ی سیاست تحت عنوان «سیاست چیست؟» .

(۷) مارکس - نقد فلسفه حق هگل - مقدمه .

(۸) *Antonio Negri – L’anomalie sauvage – puissance et pouvoir chez Spinoza*

آنتونیو نگری - نابهنجاری وحشی - نیرو و قدرت نزد اسپینوزا

(۹) *Raymond Aron. L’ homme contre les tyrans*

(۱۰) به نقل از Miguel Abensour - *L’Enjeu Machiavel* در

(۱۱) *Karl Marx, Misère de la philosophie, Jean Kessler; P. ۳۹-۴۱*

(۱۲) مانیفست کمونیست، چاپ پکن، به فارسی (با اصلاحاتی)، ص. ۵۶-۵۵ و نامه به آرنولد روگه ۱۸۴۵.

(۱۳) مارکس - انگلس کلیات آثار جلد ۳۹ ص. ۵۸

(۱۴) آنتونیو نگری در: *L’Idée du communisme volume ۲ Ed. Lignes – Berlin ۲۰۱۰*

---

# تجربه آفریقای جنوبی، فراموشی جنایات گذشته؟

رها بحرینی

وکیل حقوق بین الملل و محقق حقوقی در سازمان REDRESS

نظام عفو مشروط آفریقای جنوبی، که توسط قانون ترویج اتحاد و آشتی ملی مصوبه پارلمان آفریقای جنوبی به تاریخ ۱۹۹۵ رسمیت پیدا کرد، در زمانه خود پدیده‌ای بسیار نو و خلاقانه بود زیرا برای اولین بار اعطای عفو را مشروط به «افشای کامل تمامی وقایع مرتبط با اعمال در پیوند با یک هدف سیاسی» کرد (ماده ۲۰) و بدین سان تقاضای عفو را به وسیله‌ای برای کشف حقیقت تبدیل کرد.

✘ اجرای عدالت یا گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی؟ ترویج کین توزی و انتقام جویی یا تمرین بخشش و گذشت؟

این‌ها دو نمونه کلیدی از دوگانه‌های انتزاعی هستند که بسیاری از فعالان سیاسی ایرانی از جمله [اکبر گنجی](#)، [عبدالرضا تاجیک](#) و [مرتضی کاظمیان](#) به طور دائم می‌سازند تا از این ادعای اصلی دفاع کنند که «در مبارزه برای رسیدن به یک ایران دموکراتیک شاید نیاز باشد که جنایات گذشته را به دست فراموشی سپرد» یا «جامعه را تمرین بخشش و گذشت از خطاها» داد. این دوگانه‌ها عموماً از طریق توسل به روایتی به ظاهر یک دست و بی‌تنش از تجربه عفو در آفریقای جنوبی توجیه می‌گردند.

تجربه‌های پرفراز و نشیب و پربار آفریقای جنوبی در زمینه رویارو شدن با جنایات هولناک گذشته و برهم‌زدن جسورانه قواعد سکوت، انکار و مصونیت، به چند جمله در باب سیاست «بخشیم اما فراموش نکنیم» نلسون ماندلا تقلیل داده می‌شود. آفریقای جنوبی کشور قربانیانی تصویر می‌شود که خشونت‌ها و شکنجه‌های وحشیانه رفته بر خود و عزیزانشان را بی‌دریغ بخشیدند و جنایتکارانی که به لطف این جو عمومی گذشت و بخشش، قدرت سیاسی را واگذار و بدین ترتیب زمینه را برای ظهور یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر انتخابات فراهم کردند.

این نوشتار به بررسی آن دست از ویژگی‌های اصلی روند دادخواهی در آفریقای جنوبی می‌پردازد که در چنین روایاتی کاملاً نادیده گرفته

شده یا وارونه می‌گردند و در خلال این بررسی نشان می‌دهد که اصرار بر بخشش بی قید و شرط «خطاهای» عاملین و آمرین نقض فاحش و گسترده حقوق بشر به نام پیروی از الگوی آفریقای جنوبی تحریف یک تجربه مهم تاریخی است که در واقع به از میان رفتن مشروعیت عفوهای عمومی و بی قید و شرط در سطح جهانی منجر شد.

### شاخصه‌های اصلی نظام عفو مشروط در آفریقای جنوبی

نظام عفو مشروط آفریقای جنوبی، که توسط قانون ترویج اتحاد و آشتی ملی مصوبه پارلمان آفریقای جنوبی به تاریخ ۱۹۹۵ رسمیت پیدا کرد، در زمانه خود پدیده‌ای بسیار نو و خلاقانه بود زیرا برای اولین بار اعطای عفو را مشروط به «افشای کامل تمامی وقایع مرتبط با اعمال در پیوند با یک هدف سیاسی» کرد (ماده ۲۰) و بدین سان تقاضای عفو را به وسیله‌ای برای کشف حقیقت تبدیل کرد.

در این نظام، متقاضیان عفو ملزم بودند که فرم‌هایی مشخص و از پیش تنظیم شده را تکمیل کنند (ماده ۱۸) و در آنها با جزئیات کامل جرایمی که برایش عفو می‌طلبند را همراه با ذکر دستورالعمل‌ها و اوامر صادره، نام و نشانه‌های قربانیان، اهداف سیاسی مورد نظر و سود و منفعت‌های حاصل از جرایم، شرح دهند.

فرم‌های ناقص که در ابتدا بیش از ۹۰ درصد فرم‌های تحویل داده شده را در بر می‌گرفتند، به همراه دستورات تکمیلی به متقاضیان بازگردانده می‌شدند.

در این مرحله مقدماتی، کارشناسان کمیته عفو برای کسب اطلاعات بیشتر با متقاضیان و قربانیان تماس برقرار می‌کردند تا بتوانند تشخیص دهند که ۱. آیا جرم در پیوند با یک هدف سیاسی صورت گرفته است و ۲. آیا جرم منتج به نقض فاحش حقوق بشر شده است یا خیر.

### ۱. محکمه علنی

بر اساس قانون ترویج اتحاد و آشتی ملی، کمیته عفو ملزم بود که به پرونده متقاضیانی که جرایم آنها حکایت از ارتکاب نقض فاحش حقوق بشر داشت در جلسات علنی رسیدگی کند و قربانیان و باقی افرادی که نامشان به نحوی به پرونده مورد بررسی گره می‌خورد را از تاریخ و محل جلسه رسیدگی مطلع نماید (ماده ۱۹).

کمیته همچنین ملزم بود که حکم‌هایش را در روزنامه رسمی دولت به

همراه نام و مشخصات متقاضی و اطلاعات کامل جرایمی که به خاطر آن مورد عفو قرار گرفته، منتشر کند (ماده ۲۰)

## ۲. بازپرسی دقیق و مشارکت قربانیان

جلسات کمیته عفو بر اساس مجموعه‌ای از اصول دادرسی برگزار می‌شد که این جلسات را بسیار مشابه یک محکمه کیفری می‌کرد. متقاضیان عفو باید سوگند می‌خوردند که جز حقیقت نگویند و قربانیان و دیگر افراد ذینفع از این حق برخوردار بودند که اطلاعات ارائه شده از سوی متقاضیان را به زیر سوال ببرند و در مقابل شواهد و اسناد خود را در اختیار کمیته قرار دهند. در جلسات عمومی، متقاضیان از سوی وکلای خود، وکلای قربانیان و وکلای ویژه کمیته که با عنوان «راهبران شواهد» شناخته می‌شدند مورد پرسش قرار می‌گرفتند. این راهبران نقشی اساسی در کمیته عفو ایفا می‌کردند چرا که مسئولیت آنها مشابه مسئولیت دادستان در محاکم کیفری بود. آنها موظف بودند که همه شواهد مورد نیاز کمیته برای اتخاذ تصمیم نهایی را جمع‌آوری کرده و در اختیار قضات کمیته بگذارند.

## ۳. تحقیقات جامع

قانون ترویج اتحاد و آشتی ملی کمیته عفو را ملزم به انجام تحقیقات کامل در مورد جزئیات هر پرونده تقاضای عفو می‌ساخت (ماده ۱۹) و بدین منظور، تاسیس یک واحد تحقیقات را در دستور کار کمیسیون عفو و آشتی آفریقای جنوبی قرار داده بود (ماده ۲۸). این واحد مسئول ردیابی قربانیان و خانودگان آنها و تعیین صحت اطلاعات ارائه شده از سوی متقاضیان عفو بود.

در این راستا قانون ترویج اتحاد و آشتی ملی به ماموران تجسس واحد تحقیقات اختیارات گسترده‌ای برای تحقیق و تفحص، ضبط اسناد و ابلاغ احضاریه برای حضور در جلسات تحقیق و بازپرسی می‌داد (ماده ۲۹).

## ۴. شرایط دریافت عفو

قانون ترویج اتحاد و آشتی ملی به صراحت اعلام می‌کرد که یکی از اهداف اصلی کمیسیون حقیقت و آشتی «ارائه تصویری تا حد ممکن کامل از دلایل، ماهیت و ابعاد نقض حقوق بشر» در آفریقای جنوبی در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۹۴ است (ماده ۳). از این رو، نحوه سنجش صحت اقرارهای متقاضیان عفو و تعیین مطابقت گفتار و کردار آنها با پیش



شرط «افشای کامل تمامی وقایع مرتبط» از اهمیت ویژه برخوردار بود.

بر اساس نظر رسمی کمیته، متقاضیان ملزم بودند که روایتی کامل و صادقانه از نقش خود و باقی آمران، مباشران و معاونان در برنامه‌ریزی و ارتکاب جرایم مورد بررسی ارائه دهند. آنها همچنین می‌بایست که با جزئیات کامل و دقیق تمامی اعمال متعاقب از وقوع جرم (همچون اقدامات صورت گرفته برای پنهان کردن آثار جرم) را شرح دهند.

متقاضیانی که پس از ادای سوگند خلاف واقع شهادت می‌دادند یا نسبت به جزئیات مخفی که از آن اطلاع داشتند سکوت می‌کردند و بدین ترتیب به گمراه سازی قضات کمیته مبادرت می‌ورزیدند از دریافت عفو محروم می‌شدند اما کسانی که سهوا و به اشتباه مبادرت به بیان اکاذیب یا اظهارات متناقض در قالب شهادت می‌کردند، مشمول این محرومیت نمی‌شدند.

مادامی که متقاضیان از حقایق لازم برای درک صحیح از رخداد‌های صورت گرفته و دخالت و مشارکت خود در آنها پرده برمی‌داشتند، کمیته نسبت به مقداری از کوچکنمایی و تناقض‌گویی انعطاف به خرج می‌داد. اما تناقضاتی که نشان از فریبکاری و تظاهر به فراموشی داشتند تحمل نمی‌شدند و منجر به رد تقاضای عفو می‌گردیدند.

### جمع بندی

ویژگی های برشمرده نشان می دهند که روند بررسی و تصمیم‌گیری درباره پرنده‌های عفو در آفریقای جنوبی «ماهیت قضایی» داشته و از این رو بی‌شباهت به روند دادرسی در محاکم کیفری نبوده است. کلیت برنامه عفو با نظر به پرده برداری از حقیقت و پاسخگو ساختن عاملین و آمرین جنایت تعریف و طراحی شده بود و بنا براین در شکل، هدف و محتوا به شدت متفاوت از نظام‌های اسبق عفو در آمریکای لاتین و دیگر نقاط دنیا بود که با فراموشی اجباری، انکار مژمن و مصونیت مطلق مترادف بودند.

از این رو، ارجاع به تجربه آفریقای جنوبی به قصد پیشبرد گفتمانی که فراموشی، کتمان، مصونیت و گذشت بی قید و شرط را تبلیغ می‌کند، در خوشبینانه ترین حالت، عمق ناآگاهی و بی اطلاعی این فعالان سیاسی را نشان می‌دهد و در بدبینانه ترین حالت دلالت بر سوء نیت دارد.

در پایان بایستی ذکر کرد که معرفی آفریقای جنوبی به عنوان یک

چراغ راه خود موضوعی قابل بحث است زیرا از زمان تجربه آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۴ تا به امروز، مجموعه‌ای وسیع و رو به رشد از استانداردهای بین‌المللی ضد مصونیت شکل گرفته است که اعطاء عفو، حتی از نوع محدود و مشروطی که در آفریقای جنوبی مشاهده شد را، برای شنیع‌ترین جنایات بین‌المللی (یعنی شکنجه، نسل‌کشی، جنایت علیه بشریت و جنایت جنگی) غیرقانونی اعلام کرده است.

اما این فعالان سیاسی اجتماعی تا زمانی که در شناخت ویژگی‌های ابتدایی نظام عفو در آفریقای جنوبی درجا بزنند، نمی‌توانند درباره پرسش‌های دشوار حقوقی، اخلاقی و فلسفی که این مباحث در ارتباط با مفاهیمی چون عدالت و بخشش طرح می‌کند به درستی تأمل کنند و تظاهر به قرار دادن آفریقای جنوبی به عنوان چراغ راه خویش کنند.

برگرفته از تارنمای [www.iranicaonline.com](http://www.iranicaonline.com).